

بررسی راهبردهای ارتقاء اخلاق شهروندی در شهر تهران

بهاره آروین*

مسلم قماشلویان**

چکیده

هدف اصلی این پژوهش پیشنهاد راهبردهایی به منظور ارتقاء اخلاق شهروندی در شهر تهران بوده است. بر این مبنای استراتژی پژوهشی در این تحقیق شناسایی و بررسی میزان تأثیر متغیرهایی در نظر گرفته شد که امکان دست‌کاری و تغییر وضعیت آن‌ها برای مدیران شهری فراهم باشد. در همین راستا، استراتژی این پژوهش به‌جای انجام پیمایش کلی در سطح شهر و سنجش کلی میزان پایبندی شهروندان تهرانی به اصول و ارزش‌های اخلاق شهروندی و عوامل فردی مؤثر بر آن، پیمایش به‌صورت مقایسه‌ای و معطوف به سنجش میزان تأثیر دو متغیر میزان فضای ارتباطی در محله‌ی مورد سکونت و میزان تعامل و همزیستی با دیگری ناشناس بر روی میزان پایبندی به اخلاق شهروندی سامان داده شده است. بر مبنای یافته‌های به‌دست‌آمده، از میان دو متغیر رقیب، تأثیر متغیر میزان تعامل و همزیستی با دیگری ناشناس بر متغیر اخلاق شهروندی مورد تأیید قرار گرفت و در مقابل تأثیر میزان فضای ارتباطی بر میزان پایبندی به اخلاق شهروندی مورد تأیید شواهد تجربی قرار نگرفت. با توجه به این نتایج، محور اصلی راهبردهای پیشنهادی، بر در نظر گرفتن تسهیلاتی در دریافت خدمات مختلف ارائه شده از سوی شهرداری تهران به گروه‌ها به‌جای محوریت ارائه خدمات متمرکز شده است.

واژه‌های کلیدی: اخلاق شهروندی، میزان فضای ارتباطی، میزان تعامل با دیگری

ناشناس

* عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

bahare.arvin@gmail.com

srsh.omid@gmail.com

** کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

تاریخ تصویب: ۹۷/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۲

فصلنامه راهبرد فرهنگی - اجتماعی، سال هفتم، شماره بیست‌ونهم، زمستان ۱۳۹۷، صص ۱۸۵-۱۴۷.

مقدمه

برخورداری یک فرد از «اخلاق شهروندی» بیش از هر چیز به معنای توانایی او در انتزاع یک دیگری تعمیم یافته به نام شهروندان است. به این معنا که وقتی ما از فرد پایبند به اخلاق صحبت می‌کنیم در واقع بر پایبندی او به این قاعده طلایی اخلاق صحنه می‌گذاریم که «آن‌چنان عمل کن که قاعده عمل تو قاعده عمل عام شود» یا همان تعبیر رایج‌تر فرهنگی که «آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز مپسند». با این تفاوت دیگری که افراد باید توانایی انتزاع آن و تلقی مسئولیت اخلاقی در قبال آن را پیدا کنند (به این معنا که قادر به تصور خود در قالب او و به عکس باشند) یک دیگری انتزاعی و برساخته است نه یک دیگری واقعی که با مجموعه‌ای از تعاملات نزدیک و روزمره با او در ارتباط باشند. اخلاق در معنای کلی خود، ما را به در پیش گرفتن رفتار اخلاقی (رفتار مرتبط با قاعده طلایی پیش گفته) در قبال دیگری‌هایی موظف می‌دارد که با آن‌ها در ارتباط نزدیک و روزمره قرار داریم یعنی افراد خانواده، خویشاوندان، همسایگان، همکاران و امثالهم. ما وقتی از اخلاق شهروندی صحبت می‌کنیم منظورمان پایبندی به قاعده طلایی فقط در ارتباط با نزدیکان و افرادی که با آن‌ها ارتباط واقعی و روزمره داریم نیست، بلکه پایبندی به قاعده اخلاقی در قبال یک دیگری انتزاعی و برساخته با عنوان شهروندان است، شهروندانی که ما لزوماً در زندگی روزمره خود با آن‌ها در ارتباط قرار نمی‌گیریم یا تنها در ارتباطی گذرا و لحظه‌ای قرار می‌گیریم. اما به عنوان یک شهروند خود را در قبال آن‌ها مسئول احساس می‌کنیم و آن‌ها را از همان حقوقی برخوردار تلقی می‌کنیم که

برای خودمان قائلیم.

احتمالاً ذکر یک مثال می‌تواند به روشنی بیشتر بحث کمک کند. فرض کنیم فردی از خیابانی بسیار دورتر از محل سکونت خود در حال گذر است که چاله‌ای بزرگ و ناپیدا را در کنار پیاده‌رو تشخیص می‌دهد، چاله‌ای که به‌خصوص برای عبور کودکان که معمولاً بی‌توجه به اطراف مشغول دویدن و بازیگوشی هستند خطرناک است، کسی که درکی از یک دیگری تعمیم‌یافته به نام شهروندان ندارد احتمالاً بی‌تفاوت از کنار این مسئله عبور خواهد کرد چون فکر می‌کند احتمال گذر دوباره خود او یا فرزندانش از این خیابان نزدیک به صفر است، همچنین او ممکن است فکر کند که دیگر عابران هم مثل خود او حواسشان را جمع کنند تا در این چاله نیفتند و هرکس هم که بی‌توجه بود هزینه بی‌توجهی را بدهد تا بعد از آن با حواس جمع‌تر در خیابان راه برود. اما شهروندی که درکی عمیق و نهادینه از یک دیگری انتزاعی و تعمیم‌یافته به‌عنوان شهروندان دارد، قاعدتاً بی‌تفاوت از کنار این مسئله عبور نمی‌کند؛ چون هریک از آن دیگر شهروندان ناشناس و نادیده، با وجود موجودیت برساخته و انتزاعی‌شان برای او حکم یک دیگری واقعی را دارند که از همان حقوقی برخوردارند که خود فرد و نزدیکان او از آن برخوردار است. بنابراین همان‌طور که ما به‌نوعی همراهان احتمالی‌مان را از خطر وجود چنین چاله‌ای آگاه می‌کنیم و حتی ممکن است اگر این خطر در محل سکونت خودمان بود، برای رفع این مسئله تلاش کنیم (اعم از تلاش فردی برای نصب یک علامت هشداردهنده یا تماس با مدیریت شهری برای رفع مسئله) این مسئولیت را در قبال آن دیگری انتزاعی شهروندان نیز برای خود قائلیم. بر همین مبناست که جمله آغازین این متن معنادار می‌شود: برخورداری یک فرد از «اخلاق شهروندی» بیش از هر چیز به معنای توانایی او در انتزاع یک دیگری تعمیم‌یافته به نام شهروندان است.

بر این اساس وقتی ما از بررسی راهبردهای ارتقاء اخلاق شهروندی صحبت می‌کنیم در واقع از بررسی راهبردهایی صحبت می‌کنیم که افراد را هرچه بیشتر بر درک نهادینه از دیگری انتزاعی به نام شهروندان ساکن شهر توانا می‌کند. این

مسئله به‌خصوص در کلان‌شهرها شکلی پروبلماتیک می‌یابد چون در کلان‌شهرها با جمعیت‌های چندمیلیونی، میزان تعامل افراد با آدم‌های واقعی به نسبت تعداد کل ساکنان یک شهر رقم بسیار ناچیزی است، این در حالی است که در نقطه مقابل یعنی روستا یا در شهرهای کوچک، افراد به‌نوعی با همه یا اغلب ساکنان یک شهر در تعاملند یا دست‌کم آشنایی دورادوری با هم دارند. از این جهت پابندی به اصول اخلاقی در همان معنای کلی اخلاقی بودن در قبال کسانی که با آن‌ها در ارتباط و تعامل هستیم معنا می‌یابد نه در شکل خاص «اخلاق شهروندی» که خاص نوعی از سکونت‌گاه‌های انسانی یعنی کلان‌شهرها است که تعداد بسیار زیادی از انسان‌ها بدون تعامل و ارتباط مستقیم با یکدیگر در کنار هم زندگی می‌کنند. وقتی تعامل روزمره و رودرو به‌عنوان اصلی‌ترین عامل پیوند اجتماعی و مؤثر بر تلقی فرد از خود به‌عنوان فردی پایبند به هنجارها و اصول اخلاقی به دلیل تعداد قابل توجه ساکنان یک سکونت‌گاه انسانی مثل کلان‌شهر کم‌رنگ می‌شود، عامل دیگری باید انسجام‌بخشی اجتماعی را عهده‌دار شود و این همان مسئله‌ای است که دورکیم به‌عنوان مسئله جامعه جدید در قالب ضرورت شکل‌گیری اخلاق مدنی و شهروند مدنی مدنظر قرار می‌دهد (دورکیم، ۱۳۸۷). بر این مبنا، تلاش برای به وجود آوردن هویت شهروندی در افراد، هدف اصلی این تحقیق به شمار می‌رود. بدین معنا که افراد به‌جای آن‌که خود را فرد یا عضوی از یک خانواده یا قبیله یا قوم بشناسند، خود را به‌عنوان شهروند ساکن یک شهر تعریف کنند تا همان حقوق و مسئولیت‌هایی را که در قبال اعضای خانواده، خویشان و هم‌قومی‌ها یا به‌اصطلاح رایج در ایران هم‌شهری‌های خود قائلند، برای انبوه ساکنان نادیده و ناشناس یک کلان‌شهر نیز قائل باشند. درواقع توانایی انتزاع دیگری عام و تعمیم‌یافته شهروندان را بیابند.

بر این مبنا اصلی‌ترین پرسش‌های این پژوهش عبارتند از:

۱. مهم‌ترین متغیرهای شهری مؤثر بر اخلاق شهروندی چیست؟
۲. میزان تأثیر متغیرهای شهری مؤثر بر اخلاق شهروندی چقدر است؟
۳. بر مبنای پاسخ به دو پرسش پیشین، مهم‌ترین راهبردهای اجرایی قابل ارائه

به منظور ارتقاء اخلاق شهروندی شهروندان تهرانی چیست؟

۱. مرور پژوهش‌های پیشین

اودرخانی، صالحی‌امیری و پورقاسم میانجی (۱۳۹۲) در پژوهش خود با استفاده از نمونه‌ای به تعداد ۳۸۴ نفر از شهروندان منطقه ۱۷ شهرداری تهران، در پی پاسخ به این پرسش بوده‌اند که نقش شهرداری تهران تا چه اندازه در زمینه ارتقای اخلاق شهروندی مهم بوده است. فرضیه این نویسندگان این است که «شهرداری از طریق شیوه‌های آموزشی، خدماتی، اطلاع‌رسانی، تبلیغاتی و مدیریتی در ارتقای اخلاق شهروندی تأثیر دارد». در پیمایشی که این پژوهشگران در سطح منطقه ۱۷ شهرداری تهران انجام داده‌اند، ارزیابی پاسخگویان را نسبت به تأثیر برنامه‌های شهرداری در ارتقای اخلاق شهروندی آنان جویا شده‌اند که آنان بیش از همه، برنامه‌های آموزشی شهرداری را مؤثر دانسته‌اند. طبق یافته‌های این پژوهشگران، میزان رضایت شهروندان از برنامه‌های آموزشی شهرداری ۶۶٫۵ درصد، شیوه‌های خدماتی ۶۳٫۳ درصد، شیوه‌های تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی ۵۶٫۴ درصد و شیوه‌های مدیریتی ۵۹٫۹ درصد است. با توجه به این یافته‌ها، نویسندگان با تأکید بر بعد آموزشی فعالیت‌های شهرداری، شهرداری‌ها را دارای وظایفی چون «آموزش اخلاق شهروندی، حقوق شهروندی، سبک زندگی، الگوی مصرف، اوقات فراغت و ...» دانسته‌اند. این پژوهشگران، علاوه بر سنجش رضایت شهروندان از برنامه‌های شهرداری، شاخص‌های ۴ گانه خود که ناظر بر مفهوم اخلاق شهروندی بوده است را نیز در سطح محلات این منطقه مورد بررسی قرار داده‌اند. این شاخص‌ها عبارتند از: همزیستی، مقررات شهری، مسئولیت‌پذیری و نوع دوستی که همگی آن‌ها در محله زمزم، بالاتر از سایر محلات بوده است که البته این یافته‌ها بدون نتیجه‌گیری خاصی در پژوهش این پژوهشگران آورده شده است.

گودرزی (۱۳۹۰) در پژوهش خود با عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر رعایت اخلاق شهروندی در شهر تهران (با تأکید بر مناطق ۳، ۸، ۱۰)» تأثیر سه عامل فردگرایی (شامل ابعاد تعهد کاری، تعهد رابطه‌ای و نظام هنجاری)، پایگاه اجتماعی - اقتصادی (متشکل از شاخص‌های درآمد، وضعیت مسکن، شغل و

تحصیلات) و سرمایه اجتماعی (شامل ابعاد اعتماد، مشارکت، آگاهی و رضایت) بر اخلاق شهروندی را مورد بررسی قرار داده است. جامعه آماری این پژوهش، شهروندان تهرانی گروه سنی ۱۸ سال به بالا بوده است و پژوهشگر با بیان این‌که «انتخاب همه مناطق دشوار و زمان‌بر است، [...] بر طبق شاخص‌های توسعه‌یافتگی و تقسیم مناطق به سه منطقه بالا، متوسط و پایین، منطقه ۳ (نماینده منطق بالای توسعه‌یافته)، منطقه ۱۰ (به‌عنوان منطقه متوسط مرکزی) و منطقه ۱۸ (به‌عنوان منطق پایین و کمتر توسعه‌یافته)» را برای بررسی انتخاب کرده است. حجم نمونه در این تحقیق ۴۰۰ نفر و روش نمونه‌گیری، خوشه‌ای بوده است. تحلیل یافته‌های این تحقیق نشان داد که همه فرضیات تحقیق، به‌جز رابطه بین محل سکونت و اخلاق شهروندی تأیید شده‌اند؛ یعنی تفاوت معنی‌داری در ارتباط با میزان رعایت اخلاق شهروندی در بین شهروندان ساکن در این مناطق وجود ندارد و درنهایت به کمک تکنیک تحلیل مسیر به شناسایی عوامل مؤثر بر رعایت اخلاق شهروندی پرداخته شد که نتایج نشان داد از مجموع تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل بر وابسته به ترتیب متغیرهای سرمایه اجتماعی، فردگرایی، پایگاه اقتصادی اجتماعی دارای بیشترین تأثیر بر رعایت اخلاق شهروندی هستند.

شیانی (۱۳۸۸) در پژوهشی با عنوان «تحلیلی بر وضعیت شهروندی در شهر تهران: نگاهی بر مدیریت شهری» پس از مرور تاریخی بر مفهوم شهروندی و جایگاه این مفهوم در نظام حقوقی و قانون اساسی ایران، «وضعیت شهروندی بر اساس مؤلفه‌ها و ابعاد اخذ شده از تعاریف و نظریه‌ها در منابع متعدد مفهوم‌سازی شده و بر مبنای مقیاس‌های یک‌بعدی یا چندبعدی شامل آگاهی از حقوق شهروندی، آگاهی از وظایف شهروندی، برخورداری از حقوق شهروندی، عمل به وظایف شهروندی و احساس هویت شهروندی» مورد سنجش و اندازه‌گیری قرار گرفته است. بر مبنای یافته‌های این تحقیق، در زمین مشارکت در امور مختلف جامعه، نگرش بی‌تفاوت و پس‌از آن منفی قالب بوده است و احساس اعتماد تعمیم‌یافته برای نسبت قابل توجهی از افراد متوسط و کم بوده است. همچنین بر مبنای یافته‌های این تحقیق، وضعیت شهروندی در شهر تهران متأثر از متغیرهای

متعدد در بخش منابع (شامل آگاهی و شناخت دارای ۰,۰۹ سهم از پیش‌بینی تغییرات وضعیت شهروندی، مهارت سیاسی و اجتماعی دارای ۰,۰۶ سهم و وضعیت رفاهی دارای ۰,۱۷ سهم) نظام شخصیت (شامل عام‌گرایی با ۰,۲۱ سهم از پیش‌بینی تغییرات، نگرش به مشارکت با ۰,۱۷ سهم، ملیت‌گرایی با ۰,۱۱ سهم، ارزش‌های دموکراتیک با ۰,۲۵ سهم، آینده‌نگری با ۰,۱۰ سهم و اعتقاد به برنامه‌ریزی با ۰,۱۵ سهم از پیش‌بینی تغییرات وضعیت شهروندی) و فرصت‌های اجتماعی (شامل فرصت‌های اجتماعی مشارکت در فعالیت داوطلبانه با ۰,۰۵ سهم از پیش‌بینی تغییرات وضعیت شهروندی) در مجموع توانسته‌اند ۶۴ درصد از تغییرات وضعیت شهروندی را پیش‌بینی کنند». شیانلی «بخش باقیمانده از تغییرات را مربوط به متغیرهای سطح کلان به‌ویژه در بعد منابع و فرصت‌های اجتماعی دانسته که وارد تحلیل نشده‌اند». با توجه به سهم بالای نظام شخصیت در تغییرات وضعیت شهروندی در پژوهش شیانلی، وی نتیجه می‌گیرد که برای افزایش آگاهی و عمل به حقوق و وظایف شهروندی باید به رشد آگاهی و شناخت افراد، تقویت مهارت‌ها، ایجاد امکانات رفاهی و دسترسی به امکانات توجه کرد. هم‌چنین باید در ایجاد و تقویت نگرش‌های مثبت نسبت به مسائل جامعه و اعضای آن گام برداشت و زمینه را برای حضور و مشارکت بیشتر در عرصه‌ها و فعالیت‌های داوطلبانه فراهم کرد.

هاشمیان‌فر و گنجی (۱۳۸۸) در پژوهشی که با عنوان «تحلیلی بر فرهنگ شهروندی در شهر اصفهان» انجام داده‌اند، به «بررسی وضعیت شهروندی و ابعاد مختلف آن در شهر اصفهان و میزان آن در بین شهروندان اصفهانی» پرداخته شده است. محققان در این تحقیق «برای شهروندی سه بعد مشارکت‌جویی، مسئولیت‌پذیری و رعایت قوانین را با وزن‌های مساوی در نظر گرفته‌اند و برای هر قسمت پرسش و گویه‌هایی در قالب طیف لیکرت طرح شده و پاسخگویان به هر کدام پاسخ داده‌اند [...] در بعد مشارکت، مشارکت در امور عمومی و خدماتی شهر و مشارکت در حل مشکلات محله، شهر و انتقاد از مسئولان شهری و هم‌چنین مشارکت در جلسات اولیاء و مربیان و کمک مالی و فکری به این

انجمن‌ها و بالاخره مشارکت در انتخابات و پرس‌وجو راجع به کاندیداها و فعالیت‌های انتخاباتی و حضور فعال در جلسات انتخاباتی مورد بررسی و پرسش قرار گرفته است. [...] بر مبنای یافته‌های تحقیق بیشتر پاسخگویان (۳،۳۹٪) به میزان متوسط در امور اجتماعی مشارکت می‌کنند و احساس مشارکت‌جویی دارند. [...] بعد رعایت قوانین در جامعه با مؤلفه‌های رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی، قوانین محل کار، مقررات اجتماعی، رعایت حقوق همسایگان و شهروندان و اعضای خانواده مورد بررسی و پرسش قرار گرفته است. [...] یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بیشتر پاسخگویان (۷،۳۸٪) در حد متوسط قوانین را رعایت می‌کنند. [...] بعد مسئولیت‌پذیری نیز با مؤلفه‌های مسئولیت در مقابل مشکلات خانواده، محله، اجتماع، عدم بی‌تفاوتی، مسئولیت در قبال رفتار اعضای خانواده و همشهریان، دوستان، خویشاوندان و مسئولیت در مقابل زمامداران حکومت سنجیده شده است [...] بر مبنای یافته‌های تحقیق مسئولیت‌پذیری بیشتر پاسخگویان (۴۲٪) در حد متوسط بوده است. با تلفیق این سه بعد، شاخص شهروندی ساخته‌شده که بر مبنای یافته‌های تحقیق ۳۷،۳ درصد از شهروندان دارای شهروندی در حد متوسط بوده‌اند، ۴۴،۷ درصد دارای شهروندی در حد زیاد یا بسیار زیاد و ۱۸ درصد دارای شهروندی در حد کم یا بسیار کم بوده‌اند. در این تحقیق نیز، محققان با بیان اینکه «تا شهروندان نگرش مثبتی به رعایت قانون و حس مسئولیت‌پذیری و فرهنگ مشارکت پیدا نکنند، همواره آن را از دیگران طلب می‌کنند»، آموزش و آگاهی‌بخشی به شهروندان را راهکار کلیدی خود برای بهبود وضعیت شهروندی معرفی کرده‌اند.

کازمی و رضایی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «شهر بی‌انضباط و محدودیت‌های ظهور شهروندی در ایران» که به نظر می‌رسد دارای رویکردی متفاوت از رویکرد پژوهش‌های قبلی است، نویسندگان با تحلیل ثانویه داده‌های خام تحقیقی در جهت بررسی میزان قانون‌گریزی کارمندان شاغل در ساختمان‌های اصلی وزارتخانه‌ها (اعم از زن و مرد) این فرضیه تبیینی را طرح کرده‌اند که بی‌انضباطی در شهر محصول وضعیتی است که مانع شکل‌گیری اخلاق شهروندی

می‌شود. تصور نویسندگان مقاله این بوده است که «شکل‌گیری اخلاق شهروندی صرفاً در نتیجه آموزش و آگاهی‌بخشی به شهروندان ممکن نمی‌شود، بلکه پیش از آن نیازمند جامعه‌ای است که از ویژگی‌های مهم آن احساس نظارت شدید و احساس کنترل اجتماعی و اعتماد به نهادهای کنترل‌کننده است». از نظر نویسندگان «عقلانیت فردی خودکامه زندگی روزمره مهم‌ترین منبع اخلاق شهروندی شده است. از این رو، این اخلاق از جنبه‌های جمع‌گرایانه خود خالی است». نویسندگان در این مقاله به‌صراحت راهبردهایی در جهت افزایش پایبندی به اخلاق شهروندی ارائه نکرده‌اند، اما با توجه به نتیجه‌گیری انتهایی، می‌توان راهبردهای قابل استنتاج از این پژوهش را افزایش احساس نظارت شدید و احساس کنترل اجتماعی از سوی شهروندان و نیز افزایش اعتماد شهروندان به نهادهای کنترل‌کننده تلقی کرد. داده‌های پژوهش تحقیق تجربی این پژوهشگران نشان می‌دهد که حس نظارت شدن در بین شهروندان تهرانی بسیار پایین است. شهروندان تهرانی احساس نمی‌کنند که تحت نظارت و کنترل هستند، به‌طوری‌که فقط ۳٫۶ درصد افراد معتقدند که دائماً در معرض نظارت قرار دارند. از طرف دیگر، افراد مورد مطالعه به سازوکارهای انضباطی دولت نیز اعتمادی ندارند، به‌گونه‌ای که ۷۰ درصد آنان دولت را فاقد توانایی در اعمال تنبیهات می‌دانند. ارزیابی پاسخگویان از قطعیت نظام تنبیهی جامعه نیز به میزان ۵۴٫۷ درصد کل پاسخگویان، منفی است. بر اساس مقیاس این پژوهش در رابطه با احساس آنومی نیز، ۶۴ درصد افراد وجود آنومی در جامعه را احساس می‌کنند.

ذکایی (۱۳۸۰) در پژوهشی قدیمی‌تر با عنوان «اخلاق شهروندی: رابطه هویت‌یابی و ارزش‌های دیگرخواهانه» از طریق مصاحبه با ۳۳۰ نفر از ساکنان مناطق روستایی و نواحی پایدار و ناپایدار شهری در تهران نشان می‌دهد که تداول و شدت ارزش‌های نوع‌خواهانه با زمینه‌های ساختاری (مکان زندگی) مرتبط است، اما متغیر هویت جمعی بر آن تأثیر می‌گذارد. هویت جمعی همبستگی مثبتی را با دیگرخواهی نشان می‌دهد. در واقع در پژوهش ذکایی، سطوح بالاتر دیگرخواهی ابتدا در مناطق روستایی و سپس در جمعیت ناپایدار شهری به چشم

می‌خورد. البته ذکایی این نتیجه را این‌گونه توضیح می‌دهد که «سطوح بالاتر دیگرخواهی در جمعیت روستایی غالباً مبتنی بر قومیت، مکان مشترک، خویشاوندی و دیگر عناصری است که افراد را در چارچوبی از روابط متقابل درگیر و متعهد می‌کند و تا حدودی بر اصل بده و بستان مبتنی است». از نظر ذکایی «توازن در این نوع دیگرخواهی آشکارا به سود احساسات است. این ضعف نسبی در قلمرو شناختی ساخت‌های روستایی، ظرفیت بازاندیشی را که مشخص‌کننده دیگرخواهی عام‌گرایانه‌تر است، فراهم نمی‌سازد. نگرش عام‌گرایانه‌تر این فرصت را به افراد می‌دهد که نفع شخصی را از نفع جمعی جدا کنند و آن‌ها را از تأثیر اعمالشان بر خیر جمعی آگاه می‌سازد. این آگاهی مستلزم چشم‌انداز، توانایی و فهمی است که گاه از آن با عنوان هویت دونیمه‌ای یاد می‌شود. هویت دونیمه‌ای، داشتن یک هویت به‌عنوان یک فرد خصوصی و هویتی دیگر به‌عنوان فردی عمومی است». هویتی که گویا بر مبنای یافته‌های ذکایی در هیچ‌یک از گروه‌های مورد مطالعه او به‌خصوص در گروه ساکن در نواحی پایدار شهری که ضرورت شکل‌گیری چنین هویتی در آن‌ها وجود دارد، مشاهده نشده است.

به نظر می‌رسد تمرکز بر استراتژی به کار گرفته شده در پژوهش‌های پیشین و راهبردهای قابل استنتاج از یافته‌های آن‌ها چند نکته را برجسته می‌سازد:

۱. در بسیاری از این تحقیقات، متغیرهای مورد بررسی در سطح فرد اندازه‌گیری شده است، متغیرهایی از قبیل نظام شخصیت، فردگرایی، سرمایه اجتماعی، پایگاه اجتماعی - اقتصادی و مانند آنکه به نظر می‌رسد تغییر و دست‌کاری این متغیرها به‌سختی در حیطه اختیارات و امکانات مدیر شهری قرار می‌گیرد.

۲. در بسیاری از تحقیقات انجام‌شده، تأثیر متغیرها بر یکدیگر در قالب یک پیمایش عمومی در سطح شهر یا بخش‌هایی از آن مورد سنجش قرار گرفته است، این متغیرها نه فقط چنان‌که گفته شد، بدون توجه به حیطه امکانات و اختیارات مدیر شهری برای تغییر و دست‌کاری انتخاب شده‌اند؛ بلکه مهم‌تر از آن، سنجش

تأثیرات این متغیرها در کمتر موردی به شکل فرضیات رقیب انجام شده است. سنجش تأثیر متغیرها نه به شکل صرفاً توصیفی و گزارش میزان تأثیر، بلکه به صورت آزمون فرضیات رقیب این مزیت را دربر خواهد داشت که محدودیت منابع و امکانات برای سرمایه‌گذاری روی تغییر یک متغیر را مدنظر قرار داده و به جای ارائه لیستی بلندبالا از متغیرهای تأثیرگذار، به ترجیح دسته‌ای از راهبردهای ناظر به متغیر تأثیرگذارتر نسبت به راهبردهای ناظر بر متغیر کمتر تأثیرگذار منتهی خواهد شد.

۳. در بسیاری از این تحقیقات، شهروندی عمدتاً معادل citizenship قرار داده شده که در ادبیات نظری موجود به معنای عضویت در یک دولت-ملت است تا شهروندی در معنای خاص‌تر شهرنشینی در یک کلان‌شهر. همین معادل‌گذاری نه‌چندان مرتبط باعث شده است که شاخص‌های عملیاتی سنجش‌گر متغیرها چندان مرتبط با مسائل مبتلابه زندگی در کلان‌شهرها نباشد و به جای تمرکز بر مسائلی مانند روابط با همسایگان، اخلاق زیست‌محیطی، رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی و مشارکت‌های محلی بر سنجش مشارکت سیاسی با شاخص‌های عملیاتی مرتبط آن از قبیل مشارکت در انتخابات و پرس‌وجو راجع به کاندیداها و فعالیت‌های انتخاباتی و حضور فعال در جلسات انتخاباتی مشارکت در انتخابات، پرداخته شده است.

۲. چارچوب نظری

شهر هم علت و هم معلول جریان صنعتی‌شدن و مدرنیته است، بدین معنا که «مسئله شهر» جز پس از این جریان و تولد شهر مدرن نمی‌توانست ظهور کند. شهری که «فضای نمادین رویارویی با بیگانه، با غیر، با «متفاوت» است» (تاج‌بخش، ۱۳۸۷: ۲۰). شهر جدای از امکانات جدیدی که برای زندگی راحت‌تر انسان‌ها فراهم می‌کند، طبیعتاً با مسئله ارتباط میان انسان‌ها نیز مواجه می‌شود. این مسئله، در تقابل با روستا یا شهر پیشامدرن خود را نشان می‌دهد. از این‌رو، متفکران حوزه جامعه‌شناسی شهری، مسئله اخلاق در شهر مدرن را به شکل‌های مختلف و معمولاً در مقایسه شهر مدرن با روستا و شهر پیشامدرن، تعریف و تبیین

کرده‌اند و معمولاً به تبع آن، آینده این مسئله و راه‌حل‌های خود برای رفع آن را نیز ارائه داده‌اند.

در میان نظریه‌پردازان کلاسیک، امیل دورکیم مشخصاً تمرکز خود را بر مسئله اخلاق در جامعه مدرن قرار می‌دهد. او این تمرکز را در مقدمه اثر مهم خود با عنوان «تقسیم کار اجتماعی» نیز عنوان می‌کند. نوع طرح مسئله دورکیم درباره شهر و پاسخش به آن، ابزار تحلیلی مهمی در اختیار پژوهشگران شهر قرار می‌دهد، به طوری که ردپای این نظریات در بیشتر نظریه‌های جامعه‌شناسی شهری به وضوح دیده می‌شود. «آنچه تمام مطالعات بعدی از دورکیم به عاریت گرفته‌اند عبارت از این است که هرچند شهر بی‌شک نیروی مهمی برای ترقی و آزادی فردی است، به بهترین شکل ممکن با ابعاد آسیب‌شناختی جامعه مدرن نیز پیوند خورده است».

در نگاه دورکیم شهر کارکردی دوگانه دارد که از یک جهت برای اخلاق اجتماعی مفید و ضروری و از طرف دیگر می‌تواند توأم با آسیب اجتماعی باشد. «او شهر را از لحاظ تاریخی یک شرط مهم برای توسعه نیروهای اجتماعی ویژه می‌داند (یعنی شهر مرکزی اجتماعی پدید می‌آورد که باعث تقسیم کار می‌شود و درعین حال با درهم‌شکستن پیوندهای اخلاقیات سنتی، به رشد تقسیم‌کار کمک می‌کند)، دوم اینکه او تجلی توسعه نابهنجار این نیروها را در شهر مدرن می‌داند (بی‌سازمانی آسیب‌شناختی بیانگر وضعیت آنومیک جامعه مدرن است)» (سوندرز: ۸۶).

دورکیم بر آن است که «گسترش تقسیم کار اجتماعی و شغلی سبب تضعیف محلی‌گرایی شده است». در نتیجه، تمایز میان جامعه و شهر بی‌معنا شده است و «اکنون می‌توان خود جامعه را شبیه یک شهر بزرگ دانست» (همان، ۸۵). دورکیم با توضیح انضمامی علت روند و شواهد تضعیف محلی‌گرایی (به‌عنوان بستر اصلی انسجام در جوامع پیشامدرن)، لزوم یافتن عامل انسجامی جدید را مطرح می‌کند: «با بروز پیشرفت‌ها در تاریخ، سازمان‌هایی که گروه‌های سرزمینی پایه و اساس آنها بودند (نظیر روستا یا شهر، منطقه، استان و نظایر آنها) به تدریج ناپدید شدند

[...] در اغلب بخش‌ها، این تقسیمات جغرافیایی مصنوعی و غیرواقعی هستند و دیگر احساس عمیقی در ما به وجود نمی‌آورند [...] فعالیت‌های ما به مراتب فراتر از این نوع گروه‌های بسیار محدود است، به علاوه ما نسبت به بسیاری از اتفاقاتی که در این گروه‌ها رخ می‌دهد، بی‌تفاوت هستیم» (دورکیم، ۱۹۳۳: ۲۸-۲۷ به نقل از همان).

زیمل متفکر کلاسیک دیگری است که شهر مدرن را یکی از محورهای اصلی تحلیل خود از جامعه مدرن قرار داده است. «برای زیمل کلان‌شهر، کوره حوادث زندگی مدرن است» (همان، ۱۵۹). زیمل در کلان‌شهر و حیات ذهنی به دنبال حل معادله‌ای بود که «ساختارهایی نظیر کلان‌شهر میان فرد و محتواهای فرافردی زندگی برقرار کرده است». به همین جهت بر آن بود تا به این پرسش پاسخ دهد که «چگونه شخصیت، خود را با نیروهای برونی سازگار می‌سازد» (زیمل، ۱۳۷۲: ۵۴). در اینجا، توجه زیمل به تأثیرات عوامل بیرونی و محیطی بر شخصیت ساکنان کلان‌شهر، مسئله اخلاق در شهر را برجسته می‌سازد. به‌طور خاص آن بخش از اخلاق و شخصیت فردی که توسط نیروهای بیرونی و فراتر از اراده فرد کلانشهرنشین شکل داده می‌شود.

از نظر زیمل، ابزارهای رایج در شهر چون مبادله کالا، از روابط میان افراد شخصیت‌زدایی کرده و آن‌ها را بر مدار منافع بازسازی می‌کند. این شخصیت‌زدایی با «فرایند «غیراجتماعی» شدن یعنی سست شدن پیوندهای عاطفی فرد با گروه‌های نخستین (خانواده، گروه همالان)»، همراه شده و درنهایت فرد را مجبور می‌کند که به عضویت در گروه جدید، یعنی گروه «دومین» درآید. «باری تنش میان گروه عضویت نخستین و دومین در شهر بروز می‌یابد» (فیالکوف، ۱۳۸۳: ۶۷).

«شهرنشین پیوسته در معرض وضعیت‌های گوناگون، متضاد و متشابه است. سرعت گذر از یک وضعیت به وضعیتی دیگر شهرنشین را به «خودداری» و به «ایستار بیزاری» سوق می‌دهد. زیمل این ایستار را با راهبرد حمایتی ناشی از ناتوانی پاسخ‌گویی به آن‌همه محرک‌ها تبیین می‌کند. گسترده‌گی دایره روابط اجتماعی و این ایستار خودداری باعث می‌شوند که شکاف آزادی‌های شخصی

شهرنشین افزایش یابد. شهرنشین دشواری وجود داشتنش در حضور دیگران و نیز در حضور خودش را تجربه می‌کند و این همان حسی است که او را به بیزاری و به کارهای عجیب و غریب سوق می‌دهد» (همان، ۶۸).

زیمل بر آن است که در تبدیل از گروه کوچک به گروه بزرگ، «فرد بیشتر به خاطر عمل کارگزاران فراشخصی که در مقابل او قرار گرفته‌اند و فراتر از کنترل فرد هستند، دچار محدودیت است». همین است که در گروه بزرگ، تعهد فرد اندک است «زیرا به موازات رشد گروه، حلقه‌های اجتماعی گوناگونی با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند و افراد تعهد خود را بین هر یک از این حلقه‌ها پخش می‌کنند» (سوندرز، ۱۳۹۲: ۱۵۲). این است که «هر چه گروه بزرگ‌تر می‌شود، تعاملات گروهی غیرشخصی‌تر می‌شود» (همان، ۱۵۳)؛ در چنین شرایطی وحدت گروه از طریق «ابزارهای رسمی کنترل نظیر کارگزاران قانون» تأمین می‌شود تا «از طریق تعامل مستقیم بین اعضای گروه» (همان، ۱۵۲).

«اثر زیمل در مورد تأثیرات حجم گروه منجر به این نتیجه‌گیری شد که در گروه بزرگ (مانند شهر مدرن)، رسوم جای خود را به مکانیسم‌های کنترل رسمی می‌دهند، تعهد فرد در بین تعداد زیادی از حلقه‌های اجتماعی گسترش می‌یابد و قلمروی آزادی فردی افزایش پیدا می‌کند. ماهیت روابط اجتماعی غیرشخصی می‌شود و آگاهی فرد از خود برجسته می‌شود» (همان، ۱۵۳).

فرمول عام زیمل چنین است: «حلقه‌های اجتماعی بزرگ‌تر و تأثیر آنها بر استقلال فرد بیش از همه در شهر شلوغ احساس می‌شود؛ زیرا مجاورت جسمی و محدودیت فضا، فاصله ذهنی را آشکارتر می‌سازد» (همان، ۱۵۶). «در نتیجه فرد احساس تنهایی و گم‌شدگی در جماعت کلان‌شهر را پیدا می‌کند» (همان، ۱۵۷).

زیمل بر آن است که انسان کلان‌شهرنشین برای محافظت از خود در برابر «وقایع تهدیدکننده و تناقضات محیط بیرونی»، واکنش نشان دادن به پدیده‌های کلان‌شهری را به اندامی می‌سپرد که «دارای حداقل حساسیت است و از عمق شخصیت دورترین فاصله را دارد»، یعنی عقل و عقل‌گرایی (همان، ۵۴-۵۵).

این عقل‌گرایی و «نگرش واقع‌بینانه به‌وضوح چنان به‌شدت با اقتصاد پولی که

در کلان‌شهر سلطه دارد گره خورده است که هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید در آغاز نگرش عقلانی اقتصاد پولی را پروبال داد یا اقتصاد پولی ذهنیت عقلانی را به وجود آورد» (همان، ۵۶). بر این اساس این نگرش که روابط را «عقلانی» می‌کند، تأثیری مخرب بر روابط انسانی می‌گذارد چرا که پول «تمام کیفیت و فردیت را به سؤال «چقدر؟» فرو می‌کاهد». در حالتی که «تمامی روابط عاطفی و صمیمی میان افراد بر فردیت آنها استوار شده است در روابط عقلانی، انسان چیزی است شبیه به عدد، درست مثل عنصری که به خودی خود ارزشی ندارد و خنثی است» (همان: ۵۵).

عقلانیت حاکم بر روابط در شهر، تنها به «دستاوردهای عینی سنجش‌پذیر» توجه دارد. «بنابراین انسان کلان‌شهری با بازرگانان و مشتریان خود و همچنین با خدمتکاران خویش و حتی افرادی که مجبور است با آنها روابطی اجتماعی داشته باشد، حسابگرانه برخورد می‌کند» (همان، ۵۵). برعکس در محفل کوچک (مانند شهر کوچک یا روستا) «آشنایی اجتناب‌ناپذیر با افراد، ناگزیر رفتار گرم‌تری را به وجود می‌آورد، رفتاری که فراتر از ایجاد توازن عینی میان خدمات و بهای آنهاست» (همان). این نوع رفتار درباره روابط تولیدی نیز صادق است، چرا که در گروه کوچک تولید در خدمت سفارش‌دهنده است، بنابراین تولیدکننده و مصرف‌کننده به‌ناچار با یکدیگر آشنا هستند. «اما در کلان‌شهر جدید تولید به‌تمامی برای عرضه در بازار صورت می‌گیرد یعنی برای خریداران کاملاً ناشناسی که هرگز شخصاً وارد میدان دید تولیدکننده نمی‌شوند». همین ناآشنایی منجر به جلوه‌گر شدن «منافع هر دو طرف در شکل نوعی واقع‌بینی بی‌رحم» می‌شود چرا که در این حالت، «خودخواهی حسابگرانه عقلانی هر دو طرف با مانعی [مانند آشنایی] برخورد نمی‌کند، زیرا آنها روابط شخصی سنجش‌ناپذیر با یکدیگر ندارند» (همان: ۵۵-۵۶).

زیمل، نگرش مبتنی بر «دلزدگی» را به‌طور بلاشروط به کلان‌شهر نسبت می‌دهد. او ریشه هر دو پدیده «افزایش عقلانیت کلان‌شهری» و دلزدگی را در «تحریکات عصبی» می‌بیند که «به‌سرعت تغییر می‌کنند و فشرده هستند و با

یکدیگر تناقض دارند». «لذت‌جویی مدام در زندگی، آدمی را دلزده می‌سازد زیرا اعصاب را تحریک می‌کند و برای مدتی چنان طولانی شدیدترین واکنش‌ها را برمی‌انگیزد که در نهایت نظام عصبی از واکنش نشان‌دادن کاملاً بازمی‌ایستد. به همین طریق تأثرات کم‌خطرتر از طریق تغییرات سریع و متضادشان چنان واکنش‌های خشونت‌آمیزی برمی‌انگیزند و اعصاب را چنان بی‌رحمانه خرد و خراب می‌سازند که آخرین بقایای نیروی آنها مصرف می‌شود و اگر آدمی در همان محیط باقی بماند زمانی برای تجدید قوای عصبی باقی نمی‌ماند. بنابراین فرد در برابر تحریکات تازه عاجز می‌شود و نیروی درخوری برای مقابله با آنها برایش باقی نمی‌ماند. این امر نگرش دلزده را شکل می‌دهد و در واقع هر کودکی که در کلان‌شهر زندگی می‌کند در قیاس با کودکان متعلق به محیطی آرام‌تر که کمتر دچار تغییر است، آن را نشان می‌دهد» (همان، ۵۷).

زیمل منشأ نگرش دل‌زدگی کلان‌شهری را به اقتصاد پولی ارتباط می‌دهد که قوه ممیزه را کند می‌کند، بدین معنا که «معنا و ارزش‌های متفاوت اشیا و بنابراین خود اشیا به صورت غیرواقعی درمی‌آیند» و در نظر شخص دل‌زده، «هیچ شیئی بر دیگری رجحان ندارد» (همان، ۵۸). این حالت خود «بازتاب دقیق ذهنی اقتصاد پولی» کاملاً درونی شده است و از آنجایی که شهر خود محل تبلور اقتصاد پولی است، «شهر جایگاه اصیل نگرش مبتنی بر دل‌زدگی است» (همان). چرا که شهر می‌تواند عوامل مشروط‌کننده را به‌طور کمی تشدید کند، طوری که حساسیت به اوج رسیده نظام عصبی فرد را به ضد خود تبدیل کند که این «در بی‌اعتنایی خاص نگرش دل‌زده نمایان می‌گردد». از این‌رو، فرد به آخرین تکیه‌گاه اعصاب خویش یعنی «واکنش‌ندادن به تحریکات رو می‌آورد تا با شرایط زندگی کلان‌شهری سازگاری یابد» (همان).

بر اساس تبیین زیمل از دل‌زدگی، به نظر می‌رسد کلان‌شهر با ایجاد دل‌زدگی در ساکنانش امکان تعامل اخلاقی و شاید اساساً امکان تعامل را از آنها می‌گیرد. چرا که ارتباط و تعامل اخلاقی اساساً با وجود حساسیت و امکان واکنش نسبت به محیط اطراف معنادار می‌شود، چون در غیر این صورت اساساً ارتباطی آغاز

نمی‌شود. زیمبل تأثیر اجتماعی حس دل‌زدگی را در حالت ذهنی «احتیاط»^۱ کلان‌شهرنشینان در روابطشان با یکدیگر می‌بیند.

زیمبل بر آن است که در نتیجه احتیاط ساکنان کلان‌شهر نسبت به یکدیگر، آنها کسانی را که سالیان درازی همسایه‌شان بوده‌اند به چشم نمی‌شناسند و همین احتیاط است که آنها را «سرد و بی‌ترحم» جلوه می‌دهد. او ادامه می‌دهد که «جنبه درونی این احتیاط بیرونی نه تنها بی‌اعتنایی نیست بلکه خلاف تصور ما در اغلب موارد نوعی انزجار خفیف است، نوعی بیگانگی و طرد دوجانبه که می‌تواند در برخورد نزدیک به هر دلیلی که باشد به نفرت و جنگ مبدل شود» (همان: ۵۹). علت به وجود آمدن حالت «احتیاط» در کلان‌شهر و نه در شهر کوچک این است که «در شهر کوچک تعداد برخوردهای خارجی مستمر با تعداد واکنش‌های درونی به آن برخوردها برابر است»، چرا که «آدمی هر کس را که ملاقات می‌کند می‌شناسد و با او رابطه دارد». اما به دلیل بی‌شمار بودن برخوردهای خارجی مستمر در شهر، آدمی اساساً نمی‌تواند به همه آنها واکنش درونی نشان دهد چرا که در این صورت «به اتم‌های بی‌شمار تجزیه می‌شد و به حالت روانی تصورناپذیری می‌رسید». این واقعیت روان‌شناختی و حق عدم اعتماد «در برابر خاصیت زودگذر زندگی کلان‌شهری»، کلان‌شهرنشین را وادار به «احتیاط» می‌کند. احتیاطی که امکان امید به پایداری تعامل را از بین می‌برد و به همین دلیل سطح کیفی تعاملات کلان‌شهرنشینان را به کوچک‌ترین منجر مشترک کاهش می‌دهد. ابرت پارک مهم‌ترین صاحب‌نظر مکتب شیکاگو است. مکتبی که تحقیقات میدانی بسیاری در شهر شیکاگو به‌عنوان نوعی آزمایشگاه اجتماعی انجام داد. «همانند دورکیم، پارک نیز بی‌سازمانی فردی و اجتماعی را برحسب فرسایش محدودیت‌های اخلاقی تبیین می‌کرد؛ زیرا انسان اکولوژیکی، ذاتاً موجودی خودمحور و غیراجتماعی است که لازم است جامعه به خاطر خود فرد و به خاطر دیگران، او را تحت کنترل خود داشته باشد» (سوندرز، ۱۳۹۲: ۹۳-۹۲).

پارک میان اجتماع به‌عنوان سطح زیستی زندگی اجتماعی و جامعه به‌عنوان

سطح فرهنگی آن تمایز قائل می‌شود. در سطح اجتماع، جامعه تجلی طبیعت انسانی است که در رقابت مبتنی بر سود فردی مشخص می‌شود، اما در سطح دوم، جامعه تجلی وفاق و هدف جمعی است که در آن «اراده فردی تابع ذهن جمعی جامعه» است (همان: ۹۴). «رقابت در اجتماع انسانی (همانند اجتماع جانوری و گیاهی) وجود دارد و همین رقابت در وضعیتی که تعادل اجتماع به خاطر ظهور برخی نیروهای مزاحم یا در جریان عادی تاریخ زندگی اجتماع، دچار اختلال شده، سبب ایجاد و احیای این تعادل در اجتماع می‌شود» (پارک، ۱۹۵۲: ۱۵۰). به اعتقاد پارک، رقابت بین افراد سبب پیدایش روابط از نوع همکاری رقابتی می‌شود. شکل‌گیری این نوع روابط از طریق تمایز کارکردها (تقسیم‌کار) و توزیع فضایی منظم بین آنها در بین مناطقی صورت می‌گیرد که بهترین تناسب را با آنها دارند؛ به عبارت دیگر، تحلیل پارک هم از نوع کارکردی است و هم از نوع فضایی: «نکته مهم این است که اجتماع هم‌زمان که یک واحد قلمرو جغرافیایی است یک واحد کارکردی هم هست» (پارک، ۱۹۵۲: ۲۴۱ به نقل از سوندرز، ۱۳۹۲: ۹۶). «درست همانطور که دورکیم معتقد بود افزایش در تراکم مادی و اخلاقی سبب انتقال از یک جامعه نسبتاً همگون به یک جامعه نسبتاً تمایز یافته می‌شود، پارک نیز عقیده داشت که افزایش در حجم جمعیت در یک منطقه ویژه همراه با گسترش شبکه حمل‌ونقل و ارتباطات منجر به تخصصی‌شدن کارکردها شده و در نتیجه پیوندهای قوی‌تر از به‌هم‌وابستگی انسان‌ها پدید می‌آید. او در ادامه این بحث معتقد است که این تمایز کارکردی دارای تجلی فضایی نیز هست، زیرا رقابت نه تنها سبب تقویت تقسیم کار می‌شود، بلکه گروه‌های اقتصادی مختلف را به شغل‌های مختلف در محیط شهری توزیع می‌کند؛ بنابراین الگوی کاربری زمین در شهر نشان‌دهنده الگوی به‌هم‌وابستگی اقتصادی است» (همان، ۹۷).

از نظر نظریه‌پردازان مکتب شیکاگو «رقابت با افزایش دادن تمایز کارکردی و فضایی، به‌طور طبیعی منجر به پیدایش شکلی از سازمان انسانی می‌گردد و از این راه پیوندهای فایده‌طلبانه مبتنی بر به‌هم‌وابستگی متقابل (همزیستی مسالمت‌آمیز) را به وجود می‌آورد. همین‌که اعضای جمعیت انسانی از لحاظ کارکردی و منطقه‌ای

توزیع شدند، آن وقت در موقعیتی قرار می‌گیرند که می‌توانند پیوند هم‌بستگی جدیدی نه بر مبنای ضرورت‌های تقسیم کار بلکه بر مبنای اهداف، احساسات و ارزش‌های مشترک توسعه دهند. سازمان انسانی که ریشه در رقابت ناخودآگاه دارد، اکنون بنیان جدیدی در وفاق و همکاری آگاهانه پیدا می‌کند؛ زیرا درحالی‌که رقابت به تخصصی‌شدن و فردی‌شدن منجر می‌شود، ولی وفاق شامل برقراری ارتباط و تبعیت غرایز اولیه فردی از وجدان جمعی است» (همان، ۱۰۲).

«وقتی که رقابت کاهش می‌یابد و بسته به میزان کاهش، آن نوع نظمی که آن را جامعه می‌نامیم حیات خود را باز می‌یابد. خلاصه اینکه از دیدگاه اکولوژیکی، جامعه علاوه بر اینکه یک واحد قلمرویی است، مکانی است که رقابت زیستی در آن کاهش یافته و مبارزه برای بقا، شکل‌های متعالی‌تر و مطلوب‌تری به خود گرفت است.» (پارک، ۱۹۵۲: ۱۵۱-۱۵۰)؛ بنابراین دو نوع رابطه انسانی وجود دارد: رابطه همزیستی مسالمت‌آمیز که در اثر رقابت به وجود می‌آید و رابطه اجتماعی که محصول وفاق است: «فرق در این است که در اجتماع مثلاً اجتماع گیاهی یا جانوری، شبکه‌ای که افراد اجتماع را با هم متحد می‌سازد، از نوع همزیستی مسالمت‌آمیز یا از نوع تقسیم‌کاری است، ولی جامعه انسانی، متشکل از شکل دوستانه‌تری از پیوندهای مبتنی بر ارتباطات، وفاق و رسوم است» (پارک، ۱۹۵۲: ۲۵۹) به نقل از (همان، ۱۰۳).

پارک شهروندبودن (در مقابل انسان ابتدایی‌بودن) را با تحرک شناسایی می‌کند. تحرکی که به فرد شهری امکان انتزاع و تجرید دیگری را می‌دهد و می‌گذارد فراتر از وضعیت‌های انضمامی بیندیشد و بنابراین بتواند به تغییر فکر کند.

«بین عدم تحرک انسان ابتدایی و عدم تواناییش در کاربرد عقاید تجریدی ارتباط نزدیکی وجود دارد. شناختی که یک دهقان معمولاً دارا می‌باشد، به خاطر ماهیت شغلیش انضمامی و شخصی است. او هر عضو گله‌ای را که نگهداری می‌کند، به‌طور شخصی و فردی می‌شناسد. در طول سال‌ها چنان به زمینی که کشت می‌کند وابسته است که تغییر مکان صرف او، از روی قطعه زمینی که بر

روی آن بزرگ شده، به جایی دیگر که با آن آشنایی مستقیم کمتری دارد، از نظر او ضایعه‌ای شخصی است. برای چنین شخصی دره مجاور و حتی قطعه زمینی در آن طرف دهکده سرزمین بیگانه‌ای است. بخش بزرگی از کارایی دهقان به صورت یک کارگر کشاورزی بستگی به این آشنایی مستقیم و شخصی با خصوصیت یک قطعه زمین منفرد دارد که دهقان با نگهداری از آن پرورش یافته است. آشکار است که در چنین شرایطی، تنها اندکی از شناخت علمی دهقان فرم تجربیدی تعمیم علمی را می‌یابد. او در زمینه انضمامی فکر می‌کند زیرا چیز دیگری نمی‌داند و به آن نیز نیازی ندارد» (گروه مطالعات شهری و منطقه‌ای، ۱۳۵۸: ۸۵-۸۴).

لوئیس ویرث نیز دیگر نظریه‌پرداز مکتب شیکاگو است. تعریف ویرث از شهر، او را به این استدلال اساسی می‌رساند که «ویژگی زندگی شهری، انزوا و بی‌سازمانی اجتماعی است؛ بدین علت که همه شهرها، بزرگ، متراکم و ناهمگونند» (ساوج و وارد، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

ارقام انبوه، بیانگر ویژگی‌های مربوط به تنوع و تغییرپذیری فرد، فقدان نسبی آشنایی نزدیک شخصی و قطعه‌قطعه کردن روابط انسانی است که بسیار ناشناخته، سطحی و گذراست. تراکم متضمن تنوع و تخصص، هماهنگی برخورد فیزیکی نزدیک و روابط اجتماعی دور، تضادهای درخشان و آشکار، الگویی پیچیده از تفکیک، سلطه نظارت اجتماعی رسمی و برخورد شدید در میان پدیده‌های دیگر است. ناهمگونی در بدنه محکم و نفوذناپذیر ساخت‌های اجتماعی شکاف ایجاد می‌کند و باعث تحرک، بی‌ثباتی، ناامنی و وابستگی افراد به گروه‌های اجتماعی درهم، فرعی و با تغییرات زیاد و پی‌درپی اعضا می‌شود. شبکه ارتباط مادی روند جابه‌جایی روابط شخصی را تعقیب می‌کند و نهادها و مؤسسات پاسخگویی به نیازهای توده را بر فرد ترجیح می‌دهند؛ بنابراین، فرد فقط با فعالیت از طریق گروه‌های سازمان‌یافته، مؤثر و کارآمد می‌گردد (ویرث، ۱۹۳۸: ۱ به نقل از ساوج و وارد، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

از نظر ویرث، شهر صحنه نمایش فرایند تجمع و جدایی جمعیت‌هایی است که در سامانه‌های اخلاقی گروه‌بندی می‌شوند. در یک وضعیت نزدیکی فضایی و

گوناگونی اجتماعی، شهرنشین بر حسب نوع محیطی که مخاطب قرار می‌دهد، نقش‌های متفاوتی ایفا می‌کند. این ساختار مادی ایجاب می‌کند که در شهر روابط بی‌نام، سطحی، ناپایدار، بخشی، سودجویانه و عقلانی باشد. از این‌رو، شهر به‌عنوان شیوه زندگی، نفسانیات شهرنشین را تغییر می‌دهد، به‌نحوی که ویرث آن را روان‌پریشی می‌نامد (فیالکوف، ۱۳۸۳: ۷۵).

شاید بتوان هسته اصلی مطالعات جامعه‌شناختی آسیب‌های شهری را در این فرضیه خلاصه کرد که روابط متعدد و غیرشخصی و به‌تبع امکان ناشناس ماندن افراد در کلان‌شهرها، برخلاف تعاملات نزدیک و روابط چهره به چهره در روستا، منشأ اصلی آسیب‌ها و معضلات شهری و به یک معنا شکل‌دهنده به تجربه شهرنشینی به‌طورکلی است. راه‌حلی که در سال‌های اخیر برای تعدیل این وجه اجتناب‌ناپذیر زندگی شهری مورد تأکید قرار گرفته است، محله‌محوری یا به عبارتی تلاش برای بازتولید یا ایجاد محلات پایدار است. پیش از این ذکایی نیز در پژوهش خود در باره اخلاق شهروندی، تأثیر پایداری محله بر ارزش‌های دیگرخواهانه را نشان داده بود. از این منظر، شاخص‌های پایداری محله یکی از عوامل مؤثر احتمالی در میزان پایبندی ساکنان محله‌های پایدار به اخلاق شهروندی، در مقایسه با محله‌های ناپایدار قلمداد می‌شود. با این حال، این فرضیه علی‌رغم همه پشتوانه نظری خود در مطالعات جامعه‌شناختی شهر، یک فرضیه رقیب جدی نیز دارا است (نگاه کنید به نظریات زیمل، پارک و ویرث) و آن فرضیه چیزی غیر از فرضیه صفر ناظر به عدم ارتباط دو متغیر است. آن فرضیه درست در نقطه مقابل تأثیر پایداری محله بر میزان اخلاق شهروندی طرح می‌شود به این معنا که روابط اجتماعی افراد در محله‌های پایدار بیش از آن‌که به الگوی نوعی روابط اجتماعی در کلان‌شهرها شبیه باشد به تعاملات اجتماعی نزدیک و چهره به چهره از نوع روستا شبیه است. از این منظر ممکن است سکونت در محله‌های پایدار شهری لزوماً به کسب توانایی و مهارت لازم برای انتزاع یک دیگری عام منجر نشود چون نوع تجربه زیسته در محلات پایدار لزوماً نیازمند آموختن و کاربرد چنین مهارت‌هایی نیست. در مقابل، تجربه زیسته‌ای که به

الگوی نوعی تجربه زندگی در کلان‌شهر نزدیک‌تر باشد، مانند تجربه سکونت در مجتمع‌های آپارتمانی پرواحد در مقابل تجربه سکونت در خانه‌های ویلایی یا آپارتمان‌های کم‌واحد، «ممکن است» بیشتر به آموختن نگرش‌ها و رفتارهای اخلاقی در مقابل یک دیگری ناشناس و انتزاعی یاری رساند. همان‌گونه که در بررسی ویژگی‌های نوعی کلان‌شهر و ساکنان آن از نظر زیمیل ذکر آن رفت، زندگی در کلان‌شهر، به‌مثابه زندگی در تقاطع همه نیروهای بیرونی است که نگرش‌های خاص و منحصربه‌فردی را در فرد ساکن کلان‌شهر پدید می‌آورد که با نگرش‌های زندگی در محیط‌هایی که تعاملات چهره به چهره در آن‌ها غالب است، متفاوت است. فرد ساکن کلان‌شهر، هرچه بیش‌تر به سمت سست‌شدن پیوندهای چهره به چهره و شناس خود با گروه‌های نخستینش می‌رود، به شکل معکوسی روابط او با کسانی که آن‌ها را نمی‌شناسد، بیش‌تر می‌شود و این ویژگی منحصربه‌فرد را، کلان‌شهر به او تحمیل می‌کند. اساس ادراکات فرد ساکن کلان‌شهر بر غیرمنتظره بودن چیزهایی است که به وی هجوم می‌آورند؛ ناشناخته‌هایی که ادراک فرد را می‌سازند. این حالت که حالت روان‌شناختی خاص کلان‌شهر است، تفاوت بسیاری با زندگی در شهرهای کوچک و زندگی روستایی دارد. چنین حالتی خود را در هر بار گذشتن از خیابان و در ضربان و تنوع زندگی اجتماعی کلان‌شهر نشان می‌دهد. درحالی‌که در شهرهای کوچک و در روستاها، آهنگ حرکت حیات و ادراکات فرد، آشنا‌تر و موزون‌تر از کلان‌شهر است. زیمیل این قیاس بین زندگی در شهرهای کوچک و روستاها با زندگی در کلان‌شهر را برای فهم خصلت منحصربه‌فرد حیات کلان‌شهری، ضروری می‌داند (زیمیل، ۱۳۷۲: ۵۴). یعنی همان قیاس بین روابط آشنا و روابط ناآشنا. در شهرهای کوچک و روستاها، آدمی هر که را ملاقات می‌کند می‌شناسد، اما اگر بنا بود در کلان‌شهر نیز چنین روابطی برقرار باشد، فرد به حالت ذهنی تصورناپذیری می‌رسید و چنین چیزی او را متلاشی می‌کرد. به همین دلیل است که ویژگی نوعی کلان‌شهر این است که فرد کسانی را که سالیان درازی است همسایه او بوده‌اند، به چشم نمی‌شناسد (همان، ۵۹).

هر دوی این فرضیات تجربه سکونت مشابه الگوی نوعی روابط در کلان‌شهر و تجربه سکونت در محله پایدار که پشتوانه نظری خاص خود را دارا هستند، در این پژوهش با شیوه نمونه‌گیری خاصی که در ادامه توضیح داده خواهد شد و نیز با تلاش برای ثابت نگه‌داشتن نسبی دیگر عوامل بالقوه مؤثر از جمله متغیرهای فردی بالقوه مؤثر آزمون شده است.



لازم به ذکر است که بر مبنای یافته‌های برخی تحقیقات پیشین، آموزش یکی از راه‌حل‌های اصلی افزایش هویت و اخلاق شهروندی در میان افراد تلقی می‌شد. با این حال تأکید این تحقیق بر روی آزمون متغیرهایی بر روی پایبندی بر اخلاق شهروندی است که مدیر شهری تا حدی امکان تغییر وضعیت این متغیرها را داشته باشد، برای مثال راهبرد آموزش بیش از آن‌که در حوزه خاص اختیارات مدیر شهری باشد در حوزه آموزش و پرورش و رسانه است و مدیر شهری جز در موارد محدود مانند تبلیغات محیطی و چاپ بروشورها متولی اصلی آموزش در این زمینه به شمار نمی‌رود. اما متغیرهای ناظر بر ویژگی‌های پایبندی محله از جمله افزایش فضای ارتباطی میان ساکنان و به تبع افزایش احساس امنیت، افزایش حس هویت و تعلق محله‌ای در میان ساکنان از جمله متغیرهای خاص در حوزه اختیارات مدیریت شهری است. همچنین سیاست‌های تراکم مجتمع‌های مسکونی تا حدی در حوزه اختیارات مدیر شهری است و اگر میزان تأثیر تجربه سکونت در مجتمع‌های پر واحد نسبت به آپارتمان‌های کم‌واحد زمینه‌ساز آموختن تدریجی رفتار مناسب با دیگری‌های ناشناس و عام باشد، گذشته از یافته‌ای ارزشمند به لحاظ علمی و به چالش کشنده بسیاری از فرضیات رایج در مطالعات شهری، ضرورت انجام پژوهش‌هایی را در مورد حد بهینه تراکم ساختمان‌ها در کلان‌شهرها نه به لحاظ کالبدی و فضای شهری، بلکه حد بهینه تراکم به لحاظ اجتماعی را نشان خواهد داد.

بر مبنای آنچه گفته شد، دو فرضیه اصلی مورد آزمون در این پژوهش عبارتند از:

۱. میزان پابندی افراد به اخلاق شهروندی در دو محله با میزان فضای ارتباطی متفاوت (به‌عنوان شاخصی برای پایداری محله)، تفاوت معنادار دارد.
۲. میزان تعامل با دیگری ناشناس بر میزان پابندی افراد به اخلاق شهروندی مؤثر است.

۳. روش تحقیق

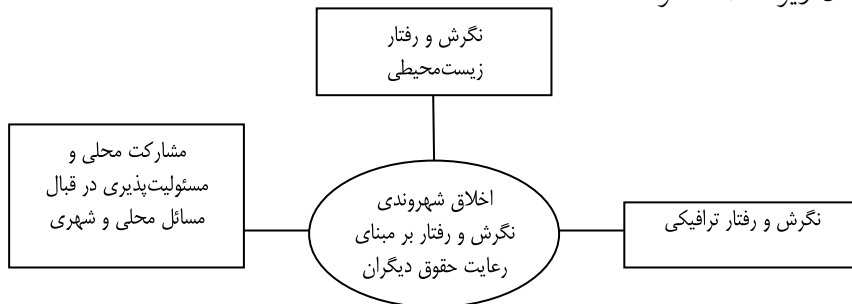
با توجه به استراتژی منتخب در این پژوهش و انتخاب متغیرهای میزان فضای ارتباطی و میزان تعامل با دیگری ناشناس به‌عنوان متغیرهای مستقل، انجام پژوهش به صورت پیمایش مقایسه‌ای ناگزیر بوده است. انجام پیمایش به صورت مقایسه‌ای و در دو محله منتخب از این رو ضروری بود که در صورت انجام پیمایش عمومی در سطح شهر به دلیل توزیع گسترده تعداد افراد نمونه در محلات مختلف به صورت تصادفی آزمون دقیق فرضیات ناظر به تأثیر متغیرهای مستقل دشوار بود. این در حالی است که با انتخاب دو محله‌ای که از نظر ویژگی‌های بالقوه تأثیرگذار مشابه و تنها از نظر متغیرهای مورد بررسی در سطح محله یعنی میزان فضای ارتباطی ساکنان و میزان تعامل با دیگری ناشناس متفاوت باشند، آزمون فرضیات با دقت بیشتری قابل انجام است. در ادامه به ترتیب تعاریف مفهومی و عملیاتی متغیرهای تحقیق، شیوه انتخاب محلات مورد بررسی و حجم نمونه و شیوه نمونه‌گیری ارائه شده است.

اصلی‌ترین متغیرهای مورد بررسی در این تحقیق عبارتند از اخلاق شهروندی، پایداری محله و تجربه روابط مشابه با روابط نوعی در کلان‌شهر که در ادامه تعاریف مفهومی و عملیاتی هر یک از این مفاهیم ارائه خواهد شد.

اخلاق شهروندی

اخلاق شهروندی به معنای توانایی انتزاع دیگری عام شهروندان و پابندی به رفتار اخلاقی در مقابل این دیگری ناشناس، عام و انتزاعی است. بر این مبنای اخلاق

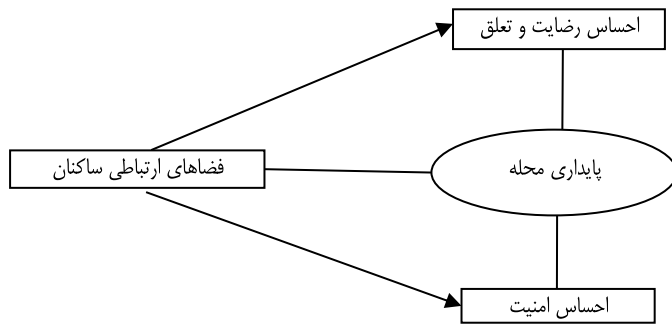
شهروندی در بعد نگرشی و رفتاری ناظر به نگرش‌ها و رفتارهای ملازم با رعایت حقوق دیگران است، اگرچه این دیگران، دیگرانی ناشناس و انتزاعی هستند، اما پایبندی به اخلاق شهروندی، به‌ویژه متعهدبودن به رعایت حقوق همین دیگران ناشناس و انتزاعی است. به نظر می‌رسد سه دسته از نگرش‌ها و رفتارها در سطوح مختلف بازنمایی‌کننده این رعایت حقوق دیگران عام و انتزاعی است. نگرش‌ها و رفتارهای معطوف به حفظ محیط‌زیست در عام‌ترین وجه از رعایت حقوق دیگران قرار می‌گیرد که نه فقط دیگران ناشناس زنده بلکه رعایت حقوق نسل‌های آینده را نیز در نظر می‌گیرد. در سطح دوم نگرش‌ها و رفتارهای ترافیکی شاخص دیگری از توانایی انتزاع دیگری عام و ناشناس و رعایت حقوق اوست. دیگرانی که معمولاً افراد به‌صورت گذرا و شاید برای یک‌بار در عمر با آن‌ها مواجه می‌شوند و به همین دلیل محتمل است چندان به رعایت حقوق آن‌ها حساس نباشند. سنجش میزان مشارکت و احساس مسئولیت نسبت به مسائل شهر و محل سکونت نیز به‌عنوان شاخص‌های دیگر اخلاق شهروندی مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته است. بر این مبنا وجوه مفهومی تعریف اخلاق شهروندی را می‌توان در مدل زیر خلاصه کرد:



میزان KMO محاسبه شده برای شاخص اخلاق شهروندی با مجموع پاسخ‌های ۲۲ پرسش برابر با ۰,۵۸۴ بوده و نتایج آزمون بارتلت ناظر بر رد فرض صفر در سطح ۹۹ درصد اطمینان است (sig=0.000). میزان آلفای کرونباخ نیز برای این شاخص برابر با ۰,۶۱۴ محاسبه شده است.

پایداری محله

«توسعه پایدار محله‌ای به معنای ارتقای کیفیت زندگی در شهر شامل همه ویژگی‌ها و اجزاء زیست‌محیطی، فرهنگی، سیاسی، اداری، اجتماعی و اقتصادی بدون ایجاد مانعی برای نسل آینده است. مانعی که کاهش منابع طبیعی و افزایش کمبودهای محلی است» (معصومی، ۱۳۹۰: ۶۰). در این تحقیق با توجه به ماهیت جامعه‌شناختی این پژوهش و نیز محدودیت در آزمون هم‌زمان همه وجوه و شاخص‌های پایداری محله، ابعاد سه‌گانه فضای ارتباطی میان ساکنان، احساس امنیت ساکنان و احساس تعلق آنان به محله مورد بررسی و آزمون قرار گرفته است.



شاخص‌های عملیاتی این وجوه خاص از پایداری محله عبارتند از:

فضای ارتباطی ساکنان شامل تعداد مراکز فرهنگی (شامل کتابخانه، خانه فرهنگ، فرهنگسرا، خانه اسباب‌بازی، سالن سینما، سالن تئاتر)، مراکز مذهبی (شامل تعداد مساجد، مساجد جامع حسینی، خانه قرآن)، مراکز ورزشی (شامل ورزشگاه، مجموعه ورزشی و زمین ورزشی) و دیگر فضاهای ارتباطی شامل پارک‌ها و بوستان‌ها، میدان‌ها و گذرهای اصلی، خانه سلامت و مراکز مشاوره و مددکاری و شورایی است.

دو بعد احساس رضایت و تعلق به محله و نیز احساس امنیت در مجموع در شاخص «بعد ذهنی پایداری محله» سنجیده شده است که این شاخص نیز با ترکیب پاسخ‌های پنج پرسش شامل پرسش از میزان رضایت از سکونت در محله، میزان تمایل به تغییر محله در صورت فراهم شدن شرایط اقتصادی، میزان احساس امنیت از رفت‌وآمد در محله، میزان احساس امنیت از پارک ماشین در بیرون از

پارکینگ در محله و میزان احساس امنیت زنان از رفت و آمد در محله در شب ساخته شده است. نتایج حاصل از انجام آزمون KMO مقدار این آماره برای این شاخص را برابر با ۰,۶۹۲ نشان می‌دهد و نتایج آزمون بارتلت نیز در سطح ۹۹ درصد اطمینان ($sig=0.000$) فرض صفر ناظر بر این‌همانی ماتریس همبستگی داده‌ها را رد می‌کند. میزان آلفای کرونباخ یا به عبارتی ضریب پایایی محاسبه شده برای این شاخص نیز برابر با ۰,۶۶۲ بوده است.

میزان تعامل و همزیستی با دیگری ناشناس

این متغیر تجربه نوعی روابط در کلان‌شهر یعنی تعامل و همزیستی با دیگری ناشناس را ملاک قرار داده است و با ترکیب پاسخ‌های حاصل از ۵ پرسش شامل عضویت داوطلبانه در جمع‌هایی ناآشنا (جمع‌های داوطلبانه مانند صندوق‌های قرض‌الحسنه و گروه‌های خیریه که اعضای آن را خویشاوندان، همکاران یا دوستان صمیمی فرد تشکیل ندهند)، تعداد واحد ساختمان، دارا بودن مدیر ساختمان، برگزاری انتخابات منظم هیئت مدیره در ساختمان و میزان شرکت در گردهمایی‌های ساکنان ساختمان ساخته شده است. میزان KMO محاسبه شده برای این شاخص برابر با ۰,۷۵۷ بوده و نتایج آزمون بارتلت ناظر بر رد فرض صفر در سطح ۹۹ درصد اطمینان است ($sig=0.000$). میزان آلفای کرونباخ نیز برای این شاخص برابر با ۰,۶۱ محاسبه شده است.

شیوهی انتخاب محلات

شیوه انتخاب محلات از میان ۳۵۴ محله موجود در تهران بدین صورت بوده است که ابتدا محلات در قالب خوشه‌بندی ده‌گانه انجام شده از سوی دفتر مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران در نظر گرفته شده است. به‌منظور کم‌رنگ کردن تأثیر احتمالی تحصیلات و پایگاه اجتماعی-اقتصادی بالا و متوسط، از میان ده خوشه موجود محلات، خوشه اول با شاخص بی‌سواد بالا، سطح اقتصادی پایین و مهاجرت کم به‌عنوان خوشه منتخب برای بررسی انتخاب شد. در واقع، اگر محلات منتخب از میان خوشه‌هایی با سطح بی‌سواد کم یا سطح اقتصادی متوسط

و بالا انتخاب می‌شدند، ممکن بود میزان پابندی به اخلاق شهروندی ساکنان نه فقط تحت تأثیر متغیرهای مورد پژوهش بلکه تحت تأثیر متغیرهای دیگری مانند سطح سواد یا سطح اقتصادی قرار داشته باشد. در صورتی که اگر تأثیر متغیرهای مستقل شامل فضای ارتباطی و میزان تعامل با دیگری ناشناس در محلاتی با سطح بی‌سوادی بالا و پایین‌ترین سطح اقتصادی مورد تأیید قرار می‌گرفت، تأثیر این دو متغیر، در همه محلات اعم از محلات دارای ساکنان با پایگاه اجتماعی پایین، متوسط یا بالا قابل تعمیم بود. انتخاب خوشه اول همچنین این مزیت را نیز دارا بود که سطح اخلاق شهروندی را نه در محلات با سطح اجتماعی - اقتصادی متوسط یا بالا، بلکه در محلاتی با پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین مورد بررسی قرار می‌داد که محتمل بود از نظر شاخص‌های پابندی به اخلاق شهروندی در وضعیت چندان مناسبی قرار نداشته باشند. به عبارت خلاصه، انتخاب خوشه اول، با در نظر گرفتن پایین‌ترین سطح متغیرهای بالقوه تأثیرگذار مانند تحصیلات و پایگاه اجتماعی - اقتصادی، فرضیات پژوهش را در وضعیتی مورد بررسی قرار می‌داد که در صورت تأیید در این وضعیت، قابلیت تعمیم‌پذیری روابط میان متغیرها و اجرایی بودن راهبردهای قابل ارائه را در سطح قابل قبولی امکان‌پذیر می‌ساخت.

از میان محلات خوشه اول، محله نازی‌آباد در منطقه ۱۶ به‌عنوان محله‌ای با ویژگی‌های محله پایدار به‌خصوص با فضای ارتباطی بالا میان ساکنان انتخاب شد. به‌خصوص که این محله هم به لحاظ قدمت و هم به لحاظ ساخت محله، پیش‌از این نیز در تحقیقات به‌عنوان محله‌ای پایدار در جنوب شهر تهران مورد بررسی قرار گرفته بود. در مقابل، محله خانی‌آباد نو جنوبی در منطقه ۱۹، در عین این‌که از نظر برخی ویژگی‌های بالقوه تأثیرگذار مانند میزان تراکم و قیمت زمین تفاوت خیلی زیادی با محله‌ی نازی‌آباد نداشت، اما از نظر متغیر مورد بررسی یعنی میزان فضای ارتباطی تفاوت محسوسی با محله نازی‌آباد داشت.

در جدول زیر دیگر ویژگی‌های نسبتاً مشابه این دو محله از خوشه اول که از نظر سطح بی‌سوادی، سطح اقتصادی و میزان مهاجرت نسبتاً مشابه بوده و در یک

دسته قرار گرفته‌اند، مورد اشاره قرار گرفته است.

شاخص‌ها	خانۀ آباد جنوبی	نازی آباد
تراکم	۲۰,۴	۲۱,۱
قیمت زمین	متری سه میلیون و دویست هزار تومان	متری چهار میلیون تومان
مهاجرت ده‌ساله	۹,۱	۶,۵
نرخ بیکاری	۹,۱	۹,۷
نرخ بیکاری زنان	۱۸,۹	۱۷,۰۵
درصد مجرد زنان	۳۱,۶	۳۱,۲

همچنین تفاوت دو محله از نظر شاخص‌های متغیر مورد بررسی یعنی میزان فضای ارتباطی در دو محله در جدول زیر قابل مشاهده است.

فضای ارتباطی (مراکز مذهبی)	نازی آباد	خانۀ آباد نو جنوبی
مسجد	۱۰	۲
مسجد جامع		۱
حسینیه		۲
خانه قرآن	۱	

فضای ارتباطی (مراکز فرهنگی)	نازی آباد	خانۀ آباد نو جنوبی
کتابخانه	۲	
خانه فرهنگ	۱	
فرهنگسرا	۱	
خانه اسباب‌بازی		۱
سالن سینما	۱	
سالن تاتر	۱	

فضای ارتباطی	نازی آباد	خانۀ آباد نو جنوبی
پارک و بوستان	۴	۴
میدان یا گذر اصلی	۱۷	
خانه سلامت	۱	
مرکز مشاوره و مداخله‌گری	۱	
شورایاری		۱

فضای ارتباطی (مراکز ورزشی)	نازی آباد	خانۀ آباد نو جنوبی
ورزشگاه		۱
مجموعه ورزشی		۱
زمین ورزشی		۱

جامعه آماری

جامعه آماری این پژوهش همه ساکنان دو محله نازی‌آباد و خانی‌آباد جنوبی بودند که در زمان گردآوری داده‌های این پژوهش (تابستان و پاییز سال ۱۳۹۲) سرپرست خانوار یا همسر سرپرست بوده‌اند. در واقع فرزندان خانواده‌ها جزء جامعه آماری این پژوهش نبوده‌اند، چراکه بخشی از شاخص‌های متغیر اخلاق شهروندی و نیز متغیر تعامل با دیگری ناشناس مستلزم مشارکت در امور محله و ساختمان بوده است که در اغلب موارد توسط سرپرست خانوار یا همسر او و نه فرزندان خانواده انجام می‌شود.

حجم نمونه

حجم نمونه در این پژوهش ۴۰۰ نفر انتخاب شده است. این حجم بر دو مبنای برآورد شده است، نخست آن‌که بر مبنای فرمول کوکران حداقل نمونه آماری مناسب برای انجام عملیات و آزمون‌های آماری حدود ۴۰۰ نفر است. دوم آن‌که بر مبنای نظریات آماری، هنگامی که واریانس متغیرهای مورد بررسی کمتر از ۱ است، می‌توان به ازای هر یک متغیر مستقل از ۲۰ تا ۱۰۰ نفر نمونه انتخاب کرد. از آنجایی که در مرحله پیش‌آزمون واریانس محاسبه شده برای متغیرها مناسب برای استفاده از این شیوه برآورد حجم نمونه نشان می‌داد، به ازای دو متغیر مستقل مورد بررسی (میزان فضای ارتباطی و میزان تعامل با دیگری ناشناس) بیشتری حجم نمونه پیشنهادی یعنی ۱۰۰ نفر در نظر گرفته شد و در هر محله تعداد ۲۰۰ نفر نمونه انتخاب شد که با توجه به دو محله مورد بررسی حجم نمونه مجموعاً ۴۰۰ نفر در نظر گرفته شد.

شیوه نمونه‌گیری

پیش از شرح شیوه نمونه‌گیری در این پژوهش، ذکر این نکته ضروری است که در این پژوهش تعمیم متغیرها در سطح محله مدنظر نبوده است، چراکه با توجه به تعداد محدود محلات مورد بررسی، تعمیم سطح متغیرها در سطح محله توجیهی نداشته است بلکه آزمون فرضیات در سطح افراد ساکن محلات انجام شده است.

از آنجایی که محاسبه سطح پایبندی به اخلاق شهروندی در محله نازی‌آباد با استناد به یافته‌ها در مورد نمونه مورد بررسی ضرورتی نداشته است، صرف هزینه برای نمونه‌گیری به شیوه‌ای کاملاً تصادفی توجیهی نداشته است. چنان‌که حجم نمونه نیز نه بر مبنای نسبت جمعیتی هر یک از دو محله، بلکه به‌طور مساوی انتخاب شده است، همه این موارد بدین سبب بوده است که تعمیم در سطح محله در این تحقیق مدنظر نبوده است و فرضیات به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که آزمون آن‌ها در سطح افراد ساکن محلات قابل انجام باشد. در عین حال، کنترل سهمیه زن و مرد در نمونه و نیز کنترل انتخاب نمونه از ساختمان‌های کم‌واحد (کمتر از ۸ واحد) و پروا واحد (بالای ۸ واحد) به تعداد مساوی، از ضرورت‌های این تحقیق بوده است. بر این مبنای شیوه نمونه‌گیری در این تحقیق نمونه‌گیری سهمیه‌ای بوده است.

۴. یافته‌های تحقیق

در این قسمت به ترتیب ویژگی‌های فردی نمونه مورد بررسی، یافته‌های توصیفی و یافته‌های تبیینی حاصل از آزمون فرضیات بیان می‌شود.

ویژگی‌های فردی نمونه

بر مبنای نمونه‌گیری انجام شده، ۵۰ درصد از جمعیت نمونه از زنان و ۵۰ درصد از جمعیت نمونه از مردان انتخاب شده است. حدود ۶۰ درصد اعضای نمونه بین ۳۵-۵۵ ساله بوده‌اند. لازم به ذکر است از آنجایی که جامعه آماری مورد بررسی شامل افراد سرپرست خانوار یا همسران آن‌ها بوده است، توزیع به‌دست‌آمده بازنمایی‌کننده سن این افراد و نه توزیع سنی کلیه افراد ساکن در دو محله مورد بررسی است. بیش از یک‌سوم از اعضای نمونه (۳۸,۲ درصد) دیپلم و حدود همین تعداد (۳۱,۲ درصد) کمتر از دیپلم سواد داشته‌اند. حدود یک‌چهارم (۲۵,۸ درصد) نیز تحصیلات بالاتر از دیپلم داشته‌اند. تعداد اعضای خانوار ۴۲ درصد پاسخگویان ۴ نفر و تعداد اعضای خانوار ۳۱,۶ درصد از پاسخگویان ۳ نفر بوده است. ۱۱,۳ درصد از پاسخگویان دارای خانوارهای ۵ نفره و ۹,۷ درصد دارای

خانوارهای ۲ نفره بوده‌اند. میزان هزینه ماهانه حدود یک‌سوم پاسخگویان (۳۱,۲ درصد) میان هشتصد هزار تومان تا یک‌میلیون تومان بوده است. میزان هزینه ۲۳,۴ درصد بین یک‌میلیون تا یک‌میلیون و پانصد هزار تومان و میزان هزینه حدود همین تعداد (۲۲,۳ درصد) بین پانصد هزار تومان تا هشتصد هزار تومان بوده است.

یافته‌های توصیفی

حدود نیمی از پاسخگویان (۵۲,۷ درصد) احساس امنیت، تعلق و رضایت خود از سکونت در محله را در حد زیاد یا خیلی زیاد ابراز داشته‌اند. در میان حدود یک‌سوم پاسخ‌گویان این شاخص (۳۲,۹ درصد) در حد متوسط و در میان ۱۴,۵ درصد در حد کم یا خیلی کم محاسبه شده است.

میزان تعامل با دیگری ناشناس برای ۳۹,۴ درصد از پاسخگویان در سطح زیاد و خیلی زیاد و برای حدود همین تعداد (۳۵,۳ درصد) در حد کم و خیلی کم محاسبه شده است.

میزان پایبندی به اخلاق شهروندی برای حدود نیمی از پاسخگویان (۵۲,۱ درصد) در حد زیاد یا خیلی زیاد و برای ۴۳,۲ درصد در حد متوسط محاسبه شده است.

آزمون فرضیات

چنان‌که پیش از این نیز گفته شد، از آنجایی‌که تنها دو محله با میزان فضای ارتباطی متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است، سطح تحلیل و آزمون فرضیه نه در سطح محله بلکه در سطح فرد قابل انجام است و به همین دلیل، به‌جای انجام رگرسیون میان دو متغیر فضای ارتباطی و اخلاق شهروندی، آزمون تفاوت میانگین‌ها میان میانگین اخلاق شهروندی ساکنان در دو محله انجام شده است. بر مبنای نتایج حاصل از انجام آزمون T، تفاوت میان میزان پایبندی افراد به اخلاق شهروندی در دو محله در سطح ۹۵ درصد اطمینان معنادار بوده است.

فرضیه: میزان تعامل با دیگری ناشناس بر میزان پایبندی افراد به اخلاق شهروندی مؤثر است.

ضریب همبستگی بین میزان تعامل با دیگری ناشناس و میزان پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای اخلاق شهروندی برابر با ۰,۱۲۵ محاسبه شده است. نسبت واریانس کل متغیر اخلاق شهروندی که توسط میزان تعامل با دیگری ناشناس توضیح داده می‌شود، ۰,۰۱۶ است. این رابطه از لحاظ آماری در سطح ۹۵ درصد اطمینان معنی‌دار بوده است.

داده‌های موجود در تابع رگرسیون نشان می‌دهد که یک رابطه خطی بین میزان تعامل با دیگری ناشناس به‌عنوان یک متغیر مستقل (x) و میزان پایبندی به ارزش‌ها و هنجارهای اخلاق شهروندی به‌عنوان یک متغیر وابسته (y) وجود دارد.

$$y = 0.482 + 0.061x \quad (\text{تعامل با دیگری ناشناس})$$

میزان عرض از مبدأ برابر با ۰,۴۸ است، به‌عنوان مثال، میزان اخلاق شهروندی (y) هنگامی که تعامل با دیگری ناشناس (x) صفر است، معادل ۰,۴۸ است. در واقع اگر هیچ تغییری در میزان تعامل با دیگری ناشناس وجود نداشته باشد، میزان اخلاق شهروندی ۰,۴۸ است. ضریب رگرسیون نیز معادل ۰,۰۶۱ است. این بدان معناست که اگر میزان تعامل با دیگری ناشناس به میزان یک واحد افزایش یابد، انتظار می‌رود میزان اخلاق شهروندی به میزان ۰,۰۶۱ واحد افزایش یابد.

به‌عنوان یک نتیجه، هم‌تغییری منظمی بین میزان تعامل با دیگری ناشناس و اخلاق شهروندی وجود دارد، شیب رگرسیون برابر با ۰,۰۶۱ است. بنابراین می‌توانیم بگوییم که یک تغییر مثبت در تعامل با دیگری ناشناس باعث خواهد شد که میزان اخلاق شهروندی به میزان ۰,۰۶۱ افزایش یابد.

۵. راهبردهای پیشنهادی

در این پژوهش یک فرضیه اصلی ناظر به ارتباط مؤثر میان میزان تعامل با دیگری ناشناس و میزان پایبندی به اخلاق شهروندی مورد تأیید قرار گرفته است. اگر فرض بگیریم این یافته در پژوهش‌های آتی نیز مورد تأیید قرار گرفته و لذا یافته‌ای معتبر و پایا محسوب می‌شود، راهبرد اصلی ناظر به افزایش میزان تعامل با دیگری ناشناس است. این راهبرد می‌تواند از طریق قائل شدن مزیت و تسهیلات خاص در ارائه خدمات مختلف به گروه‌ها (در مقایسه با ارائه خدمات به‌صورت

فردی) محقق شود.

با توجه به شاخص‌سازی انجام شده برای میزان تعامل و همزیستی با دیگری ناشناس در این تحقیق، گروه‌ها می‌توانند دو دسته باشند: یک دسته جمع‌های داوطلبانه‌ای است که اعضای آن نه بنا بر آشنایی قبلی بلکه به منظور حل یک مسئله مشترک یا دستیابی به یک هدف مشترک شکل گرفته‌اند. عضویت در جمع‌های داوطلبانه که اعضای آن خویشاوندان، همکاران یا دوستان صمیمی پاسخگو نبوده‌اند یکی از شاخص‌های میزان تعامل با دیگری ناشناس بوده است که همبستگی معناداری را با میزان پایداری افراد به شاخص‌های معرف اخلاق شهروندی نشان داده است. بر این مبنا تشویق شکل‌گیری و عضویت داوطلبانه در جمع‌هایی که افراد لزوماً آشنایی قبلی با دیگر اعضای آن ندارند، یکی از راهبردهای پیشنهادی بر مبنای یافته‌های این پژوهش است. اما شهرداری یا یک مدیر شهری چگونه می‌تواند شکل‌گیری و عضویت داوطلبانه افراد را در چنین جمع‌هایی تقویت کند؟ به نظر می‌رسد قائل شدن تسهیلات در ارائه خدمات به جمع‌های داوطلبانه یکی از راهبردهای قابل اجرا است.

قائل شدن مزیت و اولویت برای ارائه خدمات به گروه‌ها به جای ارائه خدمات به افراد از یک آسیب رایج در سال‌های اخیر در ارائه خدمات شهرداری به شهروندان نیز جلوگیری می‌کند. توضیح آن‌که در سال‌های اخیر و با اهتمام شهرداری در ارائه خدمات مختلف به شهروندان از جمله برنامه‌هایی برای زنان خانه‌دار یا آموزش‌های شهروندی در قالب کلاس‌ها و برنامه‌های برگزار شده در خانه‌های سلامت و مانند آن، روند ارائه خدمات به گونه‌ای بوده است که شهروندان ارائه این خدمات را وظیفه شهرداری و شرکت خود در این کلاس‌ها و برنامه‌ها را لطف خود به این سازمان تلقی می‌کنند. در واقع این نوع ارائه خدمات یک‌طرفه و تشویق شهروندان به شرکت در آن با اعطای انواع مزایای مالی (مثلاً پرداخت هزینه رفت‌وآمد شهروندان به محل کلاس‌ها و کارگاه‌ها) این تصور را به وجود آورده است که شرکت شهروندان در این کلاس‌ها و کارگاه‌ها سود زیادی را نصیب شهرداری می‌کند. ناگفته نماند که سازوکار ارائه خدمات نیز به گونه‌ای بوده

است که این تصور شهروندان را مورد تأیید قرار داده است چراکه پیمانکارانی که وظیفه برگزاری برنامه‌ها و کلاس‌ها را بر عهده گرفته‌اند تنها زمانی امکان دریافت بودجه کامل خدمات تدارک دیده‌شده را خواهند داشت که کارنامه عملکردشان قابل قبول جلوه کند. بدین منظور سعی می‌کنند هر طور شده و با اعطای هر نوع مزایا شهروندان را به شرکت در این برنامه‌ها و کلاس‌ها ترغیب کنند و این شبهه شهروندان در مورد عواید مالی چنین برنامه‌هایی برای برگزارکنندگان را پررنگ‌تر کنند.

بنا بر آنچه گفته شد، اولویت ارائه خدمات به جمع‌های داوطلبانه به‌جای افراد، هم ارائه خدمات را هدفمند و مرتبط با نیازهای موجود می‌کند و هم خدمات را نه به شکل کمک‌های بلاعوض که لابد سودی برای برگزارکنندگان دارد، بلکه به‌عنوان یاری به جمعی که پیرامون تحقق هدفی شکل گرفته است؛ ترسیم می‌کند. در این صورت مأموریت سازمان‌های زیرمجموعه شهرداری در سطح محلات بیش از آن‌که ارائه خدمات به افراد تعریف شود، شناسایی افراد مشارکت‌جو در هر محله تعریف می‌شود که توانایی تشکیل یک جمع داوطلبانه پیرامون یک مسئله مبتلابه دیگر ساکنان در آن محله را داشته باشد. مثلاً همه مادرانی که فرزندان در سنین مشابه دارند و به همین دلیل در میان گذاشتن تجربیات و مسائلشان در ارتباط با فرزندان‌شان با یکدیگر برای‌شان انگیزه‌ای بالقوه برای تشکیل یک جمع داوطلبانه است می‌تواند در دستور کار مجموعه‌های ذی‌ربط در شهرداری تهران قرار گیرد تا ارائه خدمات مرتبط با مسائل آن گروه سنی خاص فرزندان در ارتباط با این جمع داوطلبانه و اعضای آن ارائه شود. لازم به تأکید است که تغییر راهبردی از ارائه سیاست‌ها به جمع‌های داوطلبانه به‌جای ارائه خدمات به افراد این مزیت مهم را نیز خواهد داشت که برنامه‌ها و کلاس‌های برگزار شده نه از بالا و بنا بر نظر مدیرانی که شاید اطلاع چندانی از مشکلات واقعی ساکنان یک محل ندارند، بلکه از پایین و از طریق خود خدمات گیرندگان تعیین خواهد شد که از اتلاف هزینه‌ها و بی‌مخاطب ماندن بسیاری از کلاس‌ها و برنامه‌ها جلوگیری خواهد کرد.

در عین حال تجربه سالیان اخیر زیرمجموعه‌های شهرداری در محلات در برگزاری برنامه‌ها و کلاس‌های مختلف تا اندازه‌ای افراد مشارکت‌جو در محلات را که انگیزه و تمایل به کارهای جمعی و داوطلبانه دارند، شناسایی کرده است. استفاده از ظرفیت‌های این افراد در شکل‌دهی به جمع‌های داوطلبانه‌ای که حول مسائل مشخص و مبتلابه دسته‌ای از ساکنان در یک محله شکل می‌گیرد می‌تواند مورد توجه مجموعه‌های ذی‌ربط در انجام سیاست‌های پیشنهادی قرار گیرد.

در آخر شاید اشاره به تجربه موفق عضویت در جمع‌های داوطلبانه‌ای که اعضای آن همگی به مسئله‌ای مشابه دچار بوده و برای حل آن مسئله در کنار یکدیگر جمع می‌شوند، بتواند امکان موفقیت راهبرد پیشنهادی این تحقیق در شکل‌دهی به جمع‌های داوطلبانه را نشان دهد. منظور از این تجربه موفق، تجربه گروه‌های موسوم به معتادان گمنام (NA) است که موفقیت خود در حل معضل اعتیاد اعضا را بسیار بیشتر از راهبردهای ناظر به کلینیک‌های تخصصی و پرهزینه نشان داده‌اند. این گروه‌ها در حالی در ترک اعتیاد پایدار اعضای داوطلبشان موفقیت‌های مکرر و چشم‌گیر کسب کرده‌اند که سال‌ها انواع روش‌های درمانی و پزشکی ترک اعتیاد تجربه‌ای شکست‌خورده و مایوس‌کننده در ترک پایدار سوءمصرف مواد مخدر را به نمایش گذاشته بودند.

اما عضویت در جمع‌های داوطلبانه تنها یک بعد از متغیر میزان تعامل با دیگری ناشناس است که سیاست‌های راهبردی ناظر بر تشویق شکل‌گیری و عضویت شهروندان در آن‌ها می‌تواند به افزایش میزان تعامل با دیگری ناشناس و به تبع افزایش پایبندی به اخلاق شهروندی کمک کند. ابعاد دیگر این متغیر شامل تجربه سکونت در ساختمان‌های پرواحد به همراه وجود مدیر در ساختمان، برگزاری منظم انتخابات هیئت مدیره و شرکت در گردهمایی‌ها میان اعضای ساختمان به‌عنوان دیگر معرف‌های این متغیر در نظر گرفته شدند. بر این اساس، دسته دوم گروه‌هایی که می‌تواند تسهیلات در دریافت خدمات را تجربه کنند، ساکنان ساختمان‌هایی در یک محله که دارای مدیر ساختمان هستند و ضمن تنظیم صورت‌جلسات برگزار شده میان اعضا در فواصل زمانی منظم، انتخابات مدیر یا

هیئت مدیره نیز با حضور اکثریت اعضا و به صورت منظم ثبت شده است. به نظر می‌رسد ارائه تسهیلات در دریافت خدمات شهری به ساکنان این نوع ساختمان‌ها که دریافت خدمات شهری را نه به صورت فردی بلکه از طریق مدیریت ساختمان پیگیری می‌کنند، می‌تواند به افزایش میزان تعامل ساکنان مجتمع‌های پرواحد با یکدیگر منجر شود که بنا بر یافته‌های این تحقیق این افزایش میزان تعامل با دیگری‌های ناشناس می‌تواند در میان‌مدت و بلندمدت به افزایش میزان پایبندی افراد به اخلاق شهروندی منجر شود.

چنان‌که مشاهده می‌شود راهبردهای ارائه‌شده در این پژوهش بیش از آن‌که ناظر به آموزش و افزایش آگاهی شهروندان باشد، ناظر به بسترسازی برای انواعی از تجربه است که دارابودن این تجربیات همبستگی معناداری را با میزان پایبندی به اخلاق شهروندی نشان داده است. تجربه تعامل با دیگری ناشناس، تجربه‌ای است که راهبردهای پیشنهادی معطوف به زمینه‌سازی برای کسب این نوع تجربه از سوی شهروندان قرار داده شده است، چراکه بنا بر یافته‌های این تحقیق، به نظر می‌رسد یادگیری عملی مهارت‌های تعامل و همزیستی با دیگری ناشناس تأثیری معنادار بر میزان پایبندی به اخلاق شهروندی داشته باشد که بنا بر تعریف ارائه شده از این مفهوم در این پژوهش، ناظر به رعایت حقوق یک دیگری ناشناس، عام و انتزاعی به نام دیگر شهروندان است.

منابع

- افشارکهن، جواد و رسول ربانی (۱۳۸۶). «بحران شهرنشینی در ایران: درآمدی جامعه‌شناختی بر آسیب‌شناسی مسائل جامعه شهری در ایران، مطالعه موردی: شهر اصفهان»، *علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد*، سال چهارم، شماره ۱، ۳۵-۵۷.
- اودرخانی، مهدیه، سیدرضا صالحی‌امیری و مهدی پورقاسم میانجی (۱۳۹۲). «نقش شهرداری تهران در ارتقای اخلاق شهروندی (شهرداری منطقه ۱۷ تهران)»، *مطالعات مدیریت شهری*، سال پنجم، شماره ۱۵، ۸۵-۹۷.
- پارک، ازرا (۱۳۵۸). *مفهوم شهر ۲. مطالعات شهری و منطقه‌ای، رفتار انسانی در محیط شهری*، ترجمه گیتی اعتماد، تهران: گروه مطالعات شهری و منطقه‌ای.
- تاج‌بخش، کیان (۱۳۸۷) *آرمان‌شهر: فضا، هویت و قدرت در اندیشه اجتماعی معاصر*، ترجمه افشین خاکباز، تهران: نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۷) *درباره تقسیم‌کار اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- ذکایی، سعید (۱۳۸۱) «اخلاق شهروندی: رابطه هویت‌یابی و ارزش‌های دیگرخواهانه»، *نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۴، ۶۰-۷۸.
- زهتاب‌یزدی، یاسر (۱۳۸۹) «بررسی میزان آگاهی، نگرش و رفتار زیست‌محیطی اساتید دانشگاه‌های شهر تهران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور.
- زیمل، گئورگ (۱۳۷۲) «کلان‌شهر و حیات ذهنی»، ترجمه یوسف اباذری، *نامه علوم اجتماعی*، سال سوم، شماره ۶، ۵۳-۶۶.
- سوندرز، پیتر (۱۳۹۲) *نظریه اجتماعی و مسئله شهری*، ترجمه محمود شارع‌پور، تهران: تیسرا.
- شکوئی، حسن (۱۳۶۹) *جغرافیای اجتماعی شهرها، اکولوژی اجتماعی شهر*، تهران: دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی.
- شیانی، ملیحه (۱۳۸۸) «تحلیلی بر وضعیت شهروندی در شهر تهران: نگاهی بر مدیریت شهری»، *مطالعات اجتماعی ایران*، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، ۳۸-۵۳.
- صالحی‌عمران، ابراهیم، علی‌آقامحمدی (۱۳۸۷). «بررسی دانش، نگرش و مهارت‌های

- زیست‌محیطی معلمان آموزش دوره ابتدایی استان مازندران»، *تعلیم و تربیت*، سال بیست‌و‌چهارم، شماره ۹۵، ۹۱-۱۱۸.
- فنی، زهره (۱۳۸۸) «بررسی ابعادی از تحولات جغرافیای فرهنگی شهر (مطالعه موردی: مناطق ۱ و ۱۲ شهر تهران)»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، شماره ۶۸، ۵۴-۳۷.
- فیالکوف، یانکل (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی شهر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: آگه.
- کاشانی، مجید (۱۳۹۰). «میزان اثربخشی ایستگاه‌های آموزش شهروندی بر شهروندان تهران»، *طرح پژوهشی، معاونت امور اجتماعی و فرهنگی اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران*.
- کاظمی، عباس و محمد رضایی (۱۳۸۸). «شهر بی‌انضباط و محدودیت‌های ظهور شهروندی در ایران»، *مطالعات اجتماعی ایران*، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، ۳۷-۲۳.
- (۱۳۸۵). «شهر بی‌انضباط و محدودیت‌های ظهور شهروندی با تأکید بر فرهنگ ترافیک در تهران». *مجموعه مقالات نخستین همایش انسان‌شناسی فرهنگی و اخلاق شهروندی*.
- کوثری، مسعود و سید محمود نجاتی حسینی (۱۳۹۰). *محلّه و توسعه فرهنگی*، تهران: موسسه نشر شهر.
- کوثری، مسعود، سید محمود نجاتی حسینی، حسین ایمانی جاجرمی و علی گلی (۱۳۸۷). «توسعه فرهنگی تهران (برنامه‌ریزی محلّه‌ای)»، *به سفارش مرکز مطالعات فرهنگی شهر تهران، سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- گودرزی، نسرین (۱۳۹۰) «بررسی عوامل مؤثر بر رعایت اخلاق شهروندی در شهر تهران (با تأکید بر مناطق ۳، ۸، ۱۰)»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
- مخلصیان، سپیده (۱۳۹۱). «بررسی امکان‌سنجی محلات پایدار شهری (نمونه: محلّه نازی‌آباد تهران)»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- معصومی، سلمان (۱۳۹۰). *توسعه محلّه‌ای در راستای پایداری کلانشهر تهران*، تهران: جامعه و فرهنگ.
- ممتاز، فریده و فرامرز رفیع‌پور (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی شهر*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- هاشمیان‌فر، سیدعلی و محمد گنجی (۱۳۸۸). «تحلیلی بر فرهنگ شهروندی در شهر اصفهان»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، سال بیستم، شماره ۱ (پیاپی ۳۳)، ۴۴-۲۵.

